

گرایش

گاهنامه اقلیت و حاشیه

پیش شماره دوم

دی ۱۳۹۹



ویژه زبان مادری



گاهنامه اقلیت و حاشیه

پیش‌شماره دوم || دی ۱۳۹۹

برای کلاس آموزشی

ویژه زبان مادری



گاهنامه اقلیت و حاشیه

پیش‌شماره دوم || دی ۱۳۹۹

۱۰۰ صفحه

www.aaraashmaa.com

Email: info@aaraashmaa.com

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی نشریه محفوظ است.
بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

سخن اول || ۴

درباره زبان مادری || محمد حیدری || ۸

رہیافت اخلاقی حق زبان مادری || گفت و گو با مصطفی

ملکیان || اصغر زارع کهنمویی || ۱۷

رہیافت روان‌شناختی حق زبان مادری || گفت و گو با

مصطفی ملکیان || اصغر زارع کهنمویی || ۳۱

هر زبان گنجینه‌ایی بزرگ برای مفاهیم است || گفتگو با ناصر

فکوهی || ۵۰

اعلامیه جهانی حقوق زبانی || ۶۴

سخن اول

در پیش‌شماره دوم «آراشما» مجموعه ای درباره زبان مادری منتشر می‌شود. این پیش‌شماره نیز با هدف آموزشی تهیه شده و می‌کوشد تا بحثی ابتدایی و اولیه درباره زبان مادری و مساله زبان مادری در ایران را پیگیری کند. تا همین بیست سال پیش، مساله زبان مادری و حق آموزش به زبان مادری از سوی روشنفکران و گروه‌های مرجع در ایران که زبان مادری خودشان - فارسی - رسمیت دارد، نادیده گرفته می‌شد و کمترین همدلی و همراهی با اقلیت‌های سرکوب شده وجود نداشت. به مرور و با پافشاری فعالان مدنی و اقلیت‌های اتنیک در ایران، این مساله به مرور به مساله اصلی ملت‌ها در ایران تبدیل شد و به دنبال آن برخی گروه‌های روشنفکری اکثریت نیز ناچار به واکنش در برابر آن شدند. اکنون چند سالی است که روشنفکران اکثریت احساس نگرانی هم می‌کنند. چند سال پیش، اظهارات غیرمسئولانه آقای شفيعی کدکنی، استاد دانشگاه تهران درباره به گفته ایشان «زبان‌های محلی» منتشر شد که اعتراض گروهی از فعالان حقوق اقلیت‌ها و

ملت‌های غیرفارسی‌زبان در ایران را برانگیخت. او در بیانات خود زبان فارسی را زبان قدرتمندی می‌دانست که با رقیبان جدی توان کشتی گرفتن دارد ولی به گفته او زبان‌های محلی چنین توانی را ندارند و حاملان آن در برابر رقیبان، به زبان محلی خود "می‌شاشند!" (با همین تعابیر)

کدکنی بی‌آنکه تسلطی به همه «زبان‌های محلی» در ایران داشته باشد، دچار این توهم بود که زبان فارسی از زبان‌های دیگر قدرتر است. این رویکرد تکراری که معمولا با استقبال فارسی‌زبانان هم مواجه می‌شود، بخشی از بحرانی است که مساله «زبان مادری» در ایران را دامن زده است. در ایران این افسانه را آنقدر گفته‌اند که باور هم کرده‌اند و کسی نمی‌پرسد که مگر در هند و عراق و کردستان و ترکیه و آذربایجان، ادبیات و شعر نداریم؟ مگر کتابخانه‌های آنان خالی از آثار گذشتگان است؟ نکند تصور می‌کنند که در ترکیه و آذربایجان برای خواندن شعر فقط ترجمه شاهنامه موجود است؟ یا شاید فکر می‌کنند که در هند اشعار حافظ و سعدی را حفظ می‌کنند؟ همه میراث معنوی این فرهنگ‌ها که "چهار تا داستان کوتاه و دو سه تا شعر بند تنبانی" نیست. (این تعابیر هم از آقای دکتر شفیع‌کدکنی است) گویا توجه ندارند، که ممکن است در سرزمین‌های دیگر نیز همین «بیماری ناسیونالیسم» وجود داشته باشد و آنها نیز داشته‌های خود را بهترین‌ها و سرآمدترین‌های عالم هنر و ادب بشریت در درازنای تاریخ بنامند؟

توهمی که در ایران وجود دارد آن است که چون زبان فارسی زیباتر یا قدرتمندتر از دیگر زبان‌ها است، پس به زبان میانجی تبدیل شده است. برای این داستان تاریخ و سند هم جعل شده و گفته می‌شود که این زبان در هزار سال گذشته زبان میانجی بوده است. جاعلان تاریخ، فراموش کرده‌اند که قرن‌ها در ایران کتاب‌ها و اسناد به زبان عربی نوشته شده و قرن‌هایی دیگر نیز زبان ترکی، زبان حکومت و حاکمان بوده است. بدیهی است در هر سرزمین چند فرهنگی، آن زبانی که "زور" حامی‌اش باشد، تبدیل به زبان "بین‌الاقوامی" خواهد شد و این از خصوصیات ذاتی هیچ زبانی نیست. پس از غلبه قهری نیز، برای آن تاریخ خواهند «ساخت» که همیشه همین بوده و خواهد بود.

چنانچه در جمهوری‌های متحد شوروی، زبان بین‌الاقوامی روسی بود و فارسی‌زبانان تاجیک هم که «شاهنامه و سعدی» دارند تا با پوشکین «گُشتی» بگیرد، (به تعبیر شفيعی کدکنی) باز با همان زبان روسی با دیگر اقوام حرف می‌زدند و زبان فارسی «زبان محلی» شده بود. در آمریکای شمالی هم که امروز چند میلیون فارسی‌زبان زندگی می‌کنند، باز هم زبان بین‌الاقوامی، زبان «گُشتی‌گیر» فارسی نیست. حتی بخش بزرگی از نسل دوم فارسی‌زبانان، تکلم به زبان «گردن کلفت»‌شان را کامل فراموش کرده‌اند و به زبان فرنگیان سخن می‌گویند. نکته همینجا است. آنچه به یک زبان در یک پاره جغرافیایی هژمونی می‌دهد، غنای آن نیست، بلکه زور پشتیبان آن و غلبه قهری و سازمانی آن است.

نگرانی شفيعی کدکنی و روشنفکرانی چون او، آن است که «فارسی» با «انگلیسی یا روسی» جایگزین شود، چون به تعبیر ایشان «زبان‌های محلی» توان «گشتی‌گرفتن» با زبان‌های مزبور را ندارند. این نگرانی آقای کدکنی برای خودش، قابل درک است چرا که زبان مادری او فارسی است. اما دیگر اقلیت‌ها چرا باید نگران چنین ماجرای باشند؟ برای آنها چه تفاوتی دارد که زبان انگلیسی یا روسی جایگزین زبان مادری‌شان شود یا زبان فارسی؟ شاید حتی با یک نگرش کارکردگرایانه، اینکه انگلیسی جایگزین فارسی شود برای آنها مفیدتر باشد چرا که کاربرد جهانی دارد و حداقل آن که فعلاً برای اقلیت‌های ساکن ایران، خاطره‌ای از زورگویی و تحقیر ندارد. به همین دلیل است که اقلیت‌های زبانی در ایران نگران زبان مادری خود و سرنوشت آن هستند، وگرنه اینکه کدام زبان بیگانه بخواهد که زبان مادری آنها را نابود کند، چه تفاوتی دارد؟ چرا که فارسی هم برای آنها زبانی بیگانه است.

درباره زبان مادری

محمد حیدری

اشاره: خلاصه‌ای از این یادداشت پیش از این و در اسفند سال ۱۳۹۵ در وبسایت بی‌پی‌سی منتشر شده است. آنچه در پی خواهد آمد متن کامل مقاله و بدون حذفیات است.

سرکوب و حذف «زبان مادری» ملت‌های غیر فارس در ایران، تنها یکی از ستم‌های ساختاری و ملی علیه آنها است. برای کسانی که زبان مادری‌شان به زبان رسمی در ایران تبدیل شده است، این بحران نه احساس می‌شود و نه به رسمیت شناخته می‌شود. شعارهایی درباره وحدت ملی و زبان مشترک و حوزه فرهنگی مشترک سر داده می‌شود و نیز به جعلیات تاریخی ناسیونالیستی استناد می‌شود تا زمینه سرکوب همگانی فرهنگ و زبان اقلیت‌ها توجیه شود. اما واقعیت این است که سرکوب گسترده زبان‌های غیر فارسی در ایران، در نهایت به تضعیف همبستگی و خشم روز افزون اقلیت‌ها منجر شده است.

گفته می‌شود که زبان فارسی زبان میانجی میان ملت‌های ساکن ایران بوده است. چنین ادعایی از فرط تکرار بدیهی تصور شده است اما توجه نمی‌شود که اگر زبان میانجی ملت‌های این پاره جغرافیایی بصورت طبیعی «فارسی» است، پس چرا ملت‌هایی که از این پاره جغرافیایی جدا شده‌اند، دیگر به زبان فارسی سخن نمی‌گویند؟ شاید نزدیکترین نمونه تاریخی، سرنوشت جمهوری آذربایجان باشد که در زمان اشغال توسط روسیه، ناچار به زبان میانجی روسی سخن گفته می‌شد و اکنون با استقلال این سرزمین دیگر نه به زبان روسی و نه زبان فارسی نیازی ندارند. نمونه جمهوری آذربایجان تنها یک مثال در نقض توهم طبیعی بودن یک زبان بیگانه به عنوان زبان میانجی است. واقعیت این است که «زور» و «سرکوب» تنها عامل برای برقراری هژمونی زبانی است. چیزی که فارس‌زبان‌ها و غیرفارس‌زبان‌های ایرانی در خارج از ایران به روشنی تجربه می‌کنند و حتی همین تجربه نیز می‌تواند ابعاد ستم ملی در ایران را برملا کند.

چند سال پیش به اجبار ایران را ترک کردم. پس از آن و به آرامی، با ظهور تحول در زبان و ذهن فرزندانم، به چشم دیدم که چگونه نابودی زبان، به نابودی دریافت‌های اساسی از فرهنگ نیز می‌انجامد. ما هر روز در خانه، فارسی سخن

گفته‌ایم. زبان مادری او فارسی است و ما همچنان می‌کوشیم که از این زبان فاصله نگیرد. حتی نوشتن و خواندن فارسی را رها نکرده‌ایم. اما فرزند من دیگر کتابی به زبان فارسی نمی‌خواند. او بر خلاف دوران کودکی‌اش، دیگر از صدای آواز سنتی در این زبان لذت نمی‌برد. آوای موسیقی و صدای آواز فارسی را هیاهویی ناآشنا می‌داند که نه معنایی دارند و نه شوری برمی‌انگیزند. اشعار فارسی را نیز چنین نامتعارف کلماتی بی‌روح می‌بیند که تنها برای لحظات غیرقابل فهم پدر و مادرش به کار خواهد آمد.

آن فارسی که او آموخته، "ساختاری محاوره‌ای" دارد و دایره کلمات او نیز محدود به همان نیازهایی است که در خانه وجود دارند. بسیاری از کلماتی را که می‌شنود، دقیق نمی‌شناسد و چون به فارسی نمی‌خواند و نمی‌نویسد، هیچ تصویر درستی از آن کلمات ندارد و در نتیجه ثبت دقیق و تلفظ غیرمحاوره‌ای کلمه را نمی‌داند. در مقابل، زبان انگلیسی را هم به محاوره، و هم به نوشتار می‌آموزد. کتابهای انگلیسی را نیز با دقت و علاقه می‌خواند و دایره کلماتی که در این زبان دارد به سرعت گسترش می‌دهد. ما می‌بینیم که همزمان با این اتفاق، کلمات انگلیسی بیشتری بر جای آن مفاهیمی که نیاز به گفتن دارد، اما کلمه فارسی آن را نمی‌داند، می‌نشینند. به این ترتیب،

بازمانده ضعیف زبان فارسی محاوره‌ای او نیز انباشته از کلمات انگلیسی شده است.

با نابودی زبان فارسی در ذهن او و گسترش سریع و حیرت‌انگیز انگلیسی، جهان او نیز تغییر می‌کند. موسیقی کلاسیک را با لذت می‌شنود. اشعار خواننده‌های انگلیسی را زمزمه می‌کند و از دیدن تصاویر بناهای معماری باروک حیرت‌زده می‌شود. می‌دانم که این تغییر با همین شتاب در سال‌های آینده نیز ادامه یافته و به آرامی و بطور کامل او را از این جهان فرهنگی جدا خواهد کرد. تحول در ذهن و زبان فرزندم و نتایج ناگزیر آن، بار دیگر مرا با وضعی که سال‌ها در وطن خود داشته‌ام، مواجه کرد. با این تفاوت که او در سرزمینی دیگر به همان مسیری رفته که من در وطن و سرزمین خود می‌رفتم.

این همان ماجرای است که ما نیز از سر گذارنده‌ایم. زبان مادری من ترکی است. کودکی من در خانه‌ای گذشت که همه در آن به ترکی سخن می‌گفتند. من با داستان‌ها و افسانه‌های ترکی بزرگ می‌شدم. اما هرچه ترکی آموختم، به زبان محاوره بود. و کلماتی که می‌آموختم نیز برای رفع نیازهای گفتگو در میان خانواده‌ام بکار می‌آمد. نه نوشتن می‌دانستم و نه خواندن. در واقع کلمات را تنها بصورت محاوره‌ای آموخته‌ام و چون نوشتن زبان خود را نمی‌دانم، ثبت دقیق کلمات را نیز

نمی‌شناسم. بجز آن، بدلیل نخواندن متون ادبی و فلسفی به زبان مادری‌ام، دایره لغاتی که می‌دانم نیز محدود مانده است. و هنوز در هر متن ترکی که می‌خوانم، بسیاری از کلمات برایم ناآشنا هستند.

به مرور، از آن جهانی که در کودکی با آن بزرگ شدم و لذت می‌بردم، دورتر می‌شدم و نه تنها ابعاد پیچیده‌تر و گسترده‌تر این جهان را کشف نکردم، بلکه حتی از همان دنیای کوچک کودکی نیز دور شدم. دیگر از موسیقی ترکی مانند گذشته لذت نمی‌بردم و اشعار ترکی را هم که می‌شنیدم برایم بی‌معنی بود. گویا که از این جهان جدا شده بودم. تا سال‌ها بعد، تنها از شنیدن صدای آواز فارسی لذت می‌بردم. صدای محمدرضا شجریان نه تنها برای من زیبا و تکان‌دهنده بود، بلکه حتی الهام‌بخش نیز بود. تحریرهایی که جان را به آسمان می‌بردند و ناله‌هایی که نوای غربت آدمی در این روزگار هولناک می‌شدند. من از خواندن حافظ سیراب می‌شدم، جادوی کلمات و معانی آن بی‌تابم می‌کرد. می‌دیدم حرف‌هایی را که نمی‌توان با کلمات به میان آورد، او سروده است. شعر او، جان جهان بود گویی. من از دیدن معماری خانه طباطبایی‌ها در کاشان حیرت‌زده می‌شدم. هجوم تاریخ همانجا بود. صدای روزگار رفته و آدمیان پنهان شده در تار و پود زمان همان‌جا بود. می‌خواستم ساکت بنشینم و صدای باد را که در ایوان می‌وزد و از روی آبنمای درون

حیات می‌گذرد و در پنجره‌ها می‌پیچد بشنوم. می‌خواستم درون آن اتاق با شیشه‌های رنگارنگ بایستم و نگاه کنم و خیره بمانم. بعدها که بازگشتم و کوشیدم تا دوباره جهان زبان ترکی را کشف کنم، دانستم که لذت بردن از اجزای یک فرهنگ نیز، نتیجه دستگاه "آموزش" ماست و چنین نیست که صدای آواز فارسی "ذاتا" سحرانگیز باشد، بلکه این فرایند آموزش و به دنبال آن ادراک فرهنگ است که آنرا زیبا می‌کند. چنانچه امروز اگر این آواز سنتی را برای مردم هند یا مکزیک بگذارید، لذتی نخواهند برد. حتی برای فارسی‌زبانان ایران هم که گونه دیگری آموزش دیده‌اند، و عادات دیگری دارند، قضاوت درباره زیبایی یا زشتی این نوا یکسان نیست. امروز وقتی که نوای آسمانی عالیم قاسم‌اف را می‌شنوم، بهتر درمی‌یابم که موسیقی و دیگر اجزای فرهنگ نیز با آموزش زبان بهم پیوسته‌اند و محرومیت از یکی به محرومیت از دیگری منجر می‌شود. یا وقتی که اشعار عمادالدین نسیمی را می‌خوانم، از سحر سخن او نیز شگفت‌زده می‌شوم و می‌بینم که کلمات در زبان‌های گوناگون، جلوه‌های گوناگون دارند و محرومیت از درک زیبایی یک شعر در یک زبان، بعلت محرومیت از آموزش بنیادین آن نیز هست. قطع رابطه من با ذهن و زبان و فرهنگ ترکی، حتی عمیق‌تر از وضعیت امروز فرزندم بود، چرا که پدر و مادر من در مقایسه با شرایطی

که من دارم، محروم‌تر بودند. آنها نیز ترکی را تنها بصورت محاوره‌ای آموخته بودند و چون چگونگی خواندن و نوشتن‌اش را نمی‌دانستند، توان اینکه به ما کمکی فراتر کنند، نداشتند. با همین تجربه، می‌توانم تصور کنم که وضعیت نسل‌های آینده فارسی‌زبانان ایرانی خارج از کشور تا چه اندازه بغرنج‌تر خواهد بود. حتی ممکن است که هرگز زبان فارسی را نیاموزند و دیگر هیچ تعلق به این فرهنگ نداشته باشند. مگر نه اینکه صدها هزار تن از فرزندان نسل دوم و سوم آنان چنین شده‌اند؟ اما تلخی ماجرا اینجاست که همین محرومیت در درون خاک ایران و برای ترک‌زبانان، یا کرد زبانها و عرب‌زبان‌ها و ... نیز اتفاق افتاده و می‌افتد.

ما زبان که می‌آموزیم، تنها اصواتی که جایگزین مفاهیم شوند را یاد نمی‌گیریم. "فرهنگ" نیز با زبان، در جان ما سرازیر می‌شود. با زبان است که تفکر می‌کنیم و هر زبانی با تاریخ کهن گذشته‌اش و با سرمایه‌های معنوی فرهنگ‌اش، زمینه‌ای برای فکر می‌شود. زبان تنها برای ارتباط با دیگران نیست، زبان راهی برای پیمودن گذشته نیز هست. گویی تاریخ در آن جاری است. زبان چیزی فراتر از کلمات است. زبان سرچشمه فرهنگ ما است.

برای من، زبان ترکی، جهانی فرهنگی بود که با سیطره زبان فارسی به نابودی کشیده شد. امروز که به گذشته می‌نگرم،

ابعاد ستمی را که با آن مواجه بودم، عمیق تر می فهمم. و آنگاه که می بینم هنوز هستند کسانی که این حق بدیهی مرا - و ما را - انکار می کنند، درمی یابم که برقراری یک ساختار ظالمانه، بدون همراهی بدنه اجتماعی حامی آن ممکن نیست. و همین همراهی بدنه اجتماعی است که مساله را از سیاست های یک حکومت ستمگر، به مشکلی ساختاری و بنیادین تبدیل می کند که بحرانی جدی در همزیستی ملت ها و فرهنگ ها را دامن می زند.

امروز با گسترش بی سابقه ارتباطات مجازی و فراهم شدن زمینه انتشار آزادانه ایده ها و افکار، نسلی جدید از اقلیت ها پرورش یافته اند، که درباره این وضعیت به خودآگاهی رسیده اند و آشکارا موجی جدید از خواست های هویت طلبانه برخاسته است. موجی که بیست سال پیش، وقتی من در دانشگاه تبریز مشغول به تحصیل بودم، تنها نشانه هایش دیده می شد، امروز به جنبشی جدی بدل شده است. در برابر چنین تغییر ساختاری مهمی، پیمودن همان مسیرهای گذشته، می تواند نتایج هولناکی به بار آورد.

ملت های ایرانی حق دارند که به زبان خود آموزش ببینند و فرهنگ خود را حفظ کنند و از داشته های جهان خود سیراب شوند. این حق، چیزی قابل مذاکره نیست و کسی که ذی نفع

نباشد، و بخشی از این میراث را حمل نکند، نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد. چنانچه درباره حق رای زنان، یا حق آزادی عقیده و دین، امکان گفتگو و چون و چرا نیست، درباره حق آموزش به زبان مادری و حق حفظ فرهنگ قومی و ملی هر قوم و ملتی نیز امکانی برای رد و قبول دیگران وجود ندارد.

با اینهمه امروز بخشی از مردم، همچنان رضایت دارند که فرهنگ بخش دیگر نباشد. چنین رویکردی می‌تواند تبعات غیرقابل پیش‌بینی و تلخی بیار آورد. ما حق داشتیم که به زبان مادری آموزش ببینیم و جهان و فرهنگ خود را بیاموزیم، اما ساختاری ناعادلانه با همراهی بخشی از بدنه اجتماعی فارسی‌زبان ایران، ما را محروم کرد. این محرومیت، با گذشت زمان، به خشمی پنهان در میان اقلیت‌های ایران تبدیل شده است. آنکه چنین محرومیتی را تجربه نکرده، حتی نمی‌داند که از چه سخن می‌گوییم و در نتیجه هیچ تصویری از پیچیدگی این واقعیت ندارد. بنابراین باید هشدار داد که نتیجه چنین محرومیتی آنقدر جدی است که حتی می‌تواند سرنوشت آینده ایران را نیز تغییر دهد.

خطای اخلاقی و حقوقی مخالفان

«آموزش زبان مادری»

رهیافت اخلاقی حق زبان مادری

گفت و گو با مصطفی ملکیان

اصغر زارع کهنمویی

توضیح: مصطفی ملکیان، اندیشمند ایرانی، در سال‌های اخیر، علاوه مباحث مناقشه‌انگیزی که درباره ناسیونالیسم ارائه کرده است، آرای دیگری نیز درباره اقلیت‌ها و مساله زبان مادری بیان کرده است. او اولین بار این بحث را در گفتگو با اصغر زارع کهنمویی، خبرنگار ایرانی طرح کرد و بخشی از گفتگوی او دوم اسفند ۱۳۹۳ و در روزنامه شرق منتشر شد. آنچه در پی خواهد آمد متن کامل این گفتگو است که بعدها در سایت نیلوفر و نیز در کتاب «پایان تک‌زبانی» توسط نشر موعام در تبریز منتشر شد.

- چرا باید انسان‌ها در حفظ و ترویج و آموزش و نگارش و کاربرد «زبان مادری» آزاد باشند؟ نظام‌های حقوقی و اخلاقی در این باره چه می‌گویند؟ وقتی گروهی، گروهی دیگر را از کاربرد زبان مادری‌شان محروم می‌کنند، آیا از منظر فلسفه حقوق و اخلاق دچار خطا می‌شوند؟

وقتی ما زبان مادری را از انسان‌ها دریغ می‌کنیم، بر وفق همه نظام‌های ارزش‌گذاری، مرتکب خطا می‌شویم. یعنی هم از لحاظ نظام ارزش‌گذاری حقوقی، هم از لحاظ نظام زیبایی‌شناسانه و هم از لحاظ نظام ارزش‌گذاری مصلحت‌اندیشانه یعنی در همه نظام‌های ارزش‌گذاری اجازه نداریم زبان مادری دیگران را از آن‌ها بگیریم یا محدودیت برای کاربرد زبان مادری آن‌ها ایجاد کنیم. به لحاظ حقوقی، آزادی مرا هیچ چیزی محدود نمی‌کند مگر محدودسازی آزادی دیگران. به لحاظ حقوقی، هیچ موجودی حق ندارد آزادی مرا محدود کند مگر وقتی که آزادی من آنقدر جلو رود که همین حق را از دیگری بگیرد یعنی آزادی من، آزادی دیگری را محدود کند. تا وقتی که من آزادی هیچ شهروند دیگری را محدود نکرده‌ام آزادی مرا به هیچ وجه نمی‌شود محدود کرد. حالا سخن بر سر این است که وقتی من به زبان مادری خودم سخن می‌گویم و می‌نویسم و آموزش می‌بینم آزادی هیچ کسی را در این که به زبان مادری خود سخن بگویم و بنویسد

و بخواند، نگرفته‌ام. بنابراین چرا من نباید اجازه داشته باشم که به زبان مادری خود سخن بگویم و بنویسم؟ اگر من به زبان مادری خود سخن می‌گفتم و می‌نوشتم و با این کار مانع آزادی تو در سخن گفتن و نوشتن به زبان مادری خودت می‌شدم یا وقتی با نوشتن و گفتن به زبان مادری خودم، یک آزادی دیگری از سخن دیگری را از تو می‌گرفتم، در آن صورت تو حق داشتی به من اجازه ندهی که من به زبان مادری‌ام سخن بگویم و بنویسم؛ چون داشتم آزادی شهروند دیگری را لگدمال و محدود می‌کردم؛ اما هرگز چنین نیست. من با گفتن و نوشتن و آموزش زبان مادری خودم کدام آزادی را (چه آزادی در استعمال زبان مادری تو و چه آزادی‌های دیگر)، از تو و هر کس دیگر گرفته‌ام؟ بنابراین من به لحاظ حقوقی هرگز نباید در آموزش و ترویج و گفتن و نوشتن به زبان مادری محدود بشوم. چون من کاری نکرده‌ام که با استعمال زبان مادری خودم، یکی از آزادی‌های یکی از شهروندان جامعه را بگیرم. بنابراین شما چگونه و بر چه اساسی می‌خواهید جلوی استعمال زبان مادری را از من بگیرید؟

- مگر امنیت کشور مهم نیست؟ برخی ادعا می‌کنند ممکن است آموزش زبان مادری شما امنیت کشور مرا از بین ببرد.

امنیت کشور، به ارزش‌گذاری مصلحت‌اندیشانه مربوط است نه به ارزش‌گذاری حقوقی. در جای خودش به آن می‌پردازیم.

- بسیار خوب. حالا بنیادهای اخلاقی آموزش زبانی مادری به عنوان نظام ارزش‌گذاری دوم چگونه تبیین می‌شود؟

در رهیافت اخلاقی از چهار منظر می‌توان به آزادی آموزش و نگارش زبان مادری پرداخت. در **مرحله اول**، می‌توان با استفاده از قاعده زرین مساله را تبیین کرد: یکی از اندیشه‌هایی که مورد اجماع همه فیلسوفان اخلاق جهانی است، قاعده زرین لااقل در وجه سلبی آن است. قاعده زرین در وجه سلبی‌اش می‌گوید: «با دیگران چنان رفتاری نکن که خوش نداری دیگران با تو چنان رفتاری را بکنند.» در وجه ایجابی‌اش می‌گوید: «با دیگران چنان رفتار کن که خوش داری دیگری با تو آن رفتار را بکنند.» من بر وجه ایجابی قاعده زرین تاکید ندارم اما بر وجه سلبی قاعده زرین تاکید دارم و تقریباً اجماعی یا چیزی نزدیک به ۹۹ درصد اجماع نظریه‌های اخلاقی درباره وجه سلبی‌اش وجود دارد. یکی از آموزه‌های مشترک اخلاقی ادیان و مذاهب هم، همین قاعده زرین است. اول چیزی که به لحاظ اخلاقی می‌گوییم، این است: آیا تو راضی‌ایی اگر در کشوری در اقلیت بودی، جلوی کاربرد زبان مادری‌ات (آموزش و نگارش و گفتار) را بگیرند؟ آیا تو که زبان مادری‌ات فارسی است، راضی‌ایی که اگر در لبنان زندگی می‌کردی، جلوی آزادی کاربرد زبان مادری‌ات را بگیرند؟ اگر خوشایند تو نیست چگونه می‌توانی بگویی کسانی به جهت اینکه در اقلیت هستند و جزو اکثریت جامعه نیستند، نباید زبان مادری خودشان را به کار ببرند. در **مرحله دوم** باید گفت

گوهر اخلاق این است که درد و رنج غیرلازم به هیچ کس چه به خودمان و چه به دیگری وارد نکنیم. محروم کردن انسان‌ها از کاربرد زبان مادری، یعنی تحمیل یک درد و رنج مضاعف و غیرلازم بر آنها. چرا من یک درد و رنج غیرلازم به کسانی که نمی‌گذارم به زبان مادری خود سخن بگویند و بنویسند وارد کنم؟ چه مجوز اخلاقی دارم؟ **نکته سوم** اینکه کاربرد زبان مادری، تحت کدام عنوان قابل اندارج است که آن عنوان محمول اخلاقی منفی برایش وجود داشته باشد؟ فرض کنید سخن گفتن من تحت عنوان دروغ گفتن قابل اندارج باشد آن وقت باید محمول اخلاقی منفی یعنی نادرست برایش حمل شود و گفته شود سخن گفتن تو نادرست است یا گفته شود نباید این سخن را بگویی چون به دلیل دروغ گفتن، این سخن تو ردیلت‌آمیز است چرا؟ چون سخن گفتن زیرمجموعه دروغ‌گفتن قرار گرفت اما اگر سخن گفتن من زیرمجموعه راست گفتن قرار می‌گرفت محمولات اخلاقی مثبت برایش بار می‌شد. بر هر موضوعی اگر بخواهیم محمول اخلاقی مثبت یا منفی بار بکنیم باید تحت یک عنوان شناخته شده بتواند مندرج بشود. حالا کاربرد زبان مادری، تحت کدام عنوان شناخته شده که باید محمول منفی اخلاقی برایش اطلاق بشود، قرار می‌گیرد؟ **نکته چهارم** که در این فرصت محدود، خیلی نمی‌توانم وارد تفصیلهای شوم این است: ما چیزی داریم بنام یونیورسال مورالیتی یعنی اخلاقیات جهان‌روا، اخلاقیات فراگیر یا به تعبیری عامیانه اخلاقیات جهانشمول. این

اخلاقیات جهان‌روا شامل احکام اخلاقی‌یی می‌شود که شما هر نظام اخلاقی که داشته باشید، این احکام اخلاقی را قبول دارید؛ یعنی احکام اخلاقی جهان‌روا احکامی‌اند که تمام نظام‌ها و نظریه‌های اخلاقی در باب آن احکام اخلاقی اجماع دارند. حالا تو از لحاظ نظریه‌های اخلاقی، چه پیرو نتیجه‌نگری باشی، چه پیرو وظیفه‌نگری و چه پیرو فضیلت‌نگری و چه دنباله‌روی نظریه اخلاقی کانت و چه طرفدار نظریه اخلاقی توماس آکوئیناس و چه پیرو نظریه اخلاقی ارسطو و یا هر نظریه اخلاق، مواردی هست که مشترک میان همه این نظام‌ها است و لاجرم قبول داری. حالا اینکه تعداد این احکام اخلاقی چند تا است، کاری ندارم. برخی گفته‌اند ۵ تا است برخی هم گفته‌اند ۹ تا و برخی دیگر، تعداد دیگری را گفته‌اند. مهم این است که همه مکاتب، یک تعداد احکام اخلاقی مشترک دارند که تو در هر دین و مذهب و مکتب و مشرب و مرام و ایسم و ایده‌ئولوژی و کیش و آیین و ... باشی، این چند تا را پذیرفته‌ای. هیچکدام از این احکام اخلاقی جهان‌روا که همه مکتب‌ها قبول دارند، مجوز اینکه تو جلوی کاربرد زبان مادری مرا بگیری، نمی‌دهند و اتفاقاً برعکس، مخالف هرگونه محرومیت من از آزادی زبان مادری من هستند.

- استاد گفتید، در نظام ارزش‌گذاری زیبایی‌شناختی هم جواز محروم کردن انسان‌ها از زبان مادری صادر نمی‌شود.

شما وقتی زبان‌های مادری را ممنوع می‌کنید یا استعمال آن را محدود می‌کنید، آهسته آهسته این زبان‌ها را رو به مرگ و زوال و نابودی می‌برید. با مرگ و زوال و نابودی آن‌ها هویت اهل این زبان هم آهسته آهسته به زوال و مرگ و نابودی می‌رود؛ شکسپیر می‌گوید کسی که مرا از برآوردن نیازهایم محروم کند از زندگی محروم کرده است. آن وقت با این کار، اکوسیستم انسانی تنوع خودش را از دست می‌دهد. زیست‌شناسان گفته‌اند می‌شود با پیشرفت‌های علم زیست‌شناسی و مخصوصاً با به‌سازی نژادی چند نوع گیاه درست کنی که این گیاهان همه آنچه از همه گیاهان می‌طلبیدید هم به لحاظ سود و فایده و به لحاظ لذت و خوشایندی داشته باشند حالا اگر شما بگویید این چند گیاه کار همه آن گیاهان را می‌کنند، پس ما بیاییم همه گیاهان را از بین ببریم و پوشش گیاهی کل کره زمین را به این ۵ نوع گیاه تبدیل کنیم؛ به سرعت جهان را به نابودی می‌کشانید چون حیات موجودات ارگانیک به تنوع و تکثرشان بستگی دارد هرچه شما تنوع و تکثر را و مخصوصاً تنوع را در یک اکوسیستم زیستی (انسانی و حیوانی و نباتی) کمتر کنید، اکوسیستم را زودتر نابود می‌کنید. کسانی که به دنبال متحدالشکل کردن بشریت می‌گردند اگر بخواهند انسان‌ها را چه به لحاظ نژاد، به لحاظ رنگ پوست، به لحاظ دین و مذهب، به لحاظ فرهنگ، به لحاظ تمدن، به لحاظ مکتب، مسلک، مشرب، مرام، ایده‌ئولوژی و ایسم، به لحاظ رژیم غذایی، به

لحاظ اسلوب لباس پوشیدن، به لحاظ سبک مسکن‌سازی و به هر لحاظ دیگری متحدالشکل کنند، تنوع اکوسیستم انسانی را از میان می‌برند و اگر تنوع اکوسیستم انسانی از میان رفت اولاً اکوسیستم به سرعت در معرض انقراض قرار می‌گیرد و ثانیاً تا وقتی منقرض نشده، زیبایی‌اش را از دست می‌دهد. یعنی جهانی که در آن شش هزار زبان وجود دارد، زیباتر از جهانی است که در آن شصت تا زبان وجود دارد. و جهانی که در آن شصت تا زبان وجود دارد به مراتب زیباتر از جهانی است که در آن شش تا زبان وجود دارد. هرچه تنوع اکوسیستم انسانی را کمتر کنیم لااقل به لحاظ زیبایی‌شناختی به بشریت خیانت کرده‌ایم. یعنی زیبایی محیط انسانی را از بین برده‌ایم. فرض کنیم در میان ما لهجه یزدی یا لهجه شیرازی و لری و... وجود نداشت یا فرض کنیم درکشور ما زبان ترکی آذربایجانی وجود نداشت، با زبان کردی وجود نداشت این زیبایی که الان هست نبود کما اینکه فرض کنید لباس‌های کردها با لباس ما تهرانی‌ها متحدالشکل می‌شد و لباس‌های ترکمن‌ها و لباس‌های عرب‌های خوزستان یا بلوچ‌ها و لرها و عشایر و... همه مثل لباس ما می‌شدند آیا محیط ایران زیباتر بود یا زشت‌تر؟ این رنگارنگی‌ها است که محیط ما را به لحاظ زیبایی‌شناختی متبوع‌تر می‌کند و لذت ما را از محیط بیشتر می‌کند. یکی از پدیده‌هایی که به اکوسیستم انسانی تنوع می‌دهد پدیده زبان است. ما هر زبانی که نابود می‌شود تنوع اکوسیستم انسانی‌مان کمتر می‌شود و اکوسیستم یکنواخت‌تر می‌شود. کویر ایران وقتی زیبا است که شما جنگل‌های شمال

را هم داشته باشید. اگر کسی کویر را خیلی پسندید و آمد تمام ایران را به کویر تبدیل کرد او زیبایی را از ما گرفته است. نمی‌شود چون تو عاشق کویر هستی تمام ایران را کویر کنی. حتی اگر عاشق جنگل‌های شمال هم باشی، نمی‌شود همه ایران را تبدیل به جنگل کنی حتی اگر این کار امکان‌پذیر باشد مطلوب نیست. وقتی می‌گویید ایران ما چهار فصل است خود این چهار فصل بر زیبایی ایران ما می‌افزاید. بنابراین جنگل درکنار کویر و این دو در کنار دریا و این سه در کنار کشتزارها و مزارع و اینها در کنار چمنزارها و همه اینها درکنارها رودخانه‌ها محیط را زیبا می‌کنند. ما واقعا باید هرچه بیشتر سعی کنیم که همه تنوع‌ها در اکوسیستم انسانی حفظ بشوند. تنوع‌هایی که در نهاد خانواده و سیاست و اقتصاد و تعلیم و تربیت و حقوق و اخلاق و دین و مذهب و همچنین در زبان و آداب و رسوم و عرف و عادات و طرز لباس پوشیدن و رژیم‌های غذایی و مراسم‌های عروسی و عزا هستند همه باید حفظ شوند. هر چه موسیقی ما متنوع‌تر بشود جهان ما زیباتر است. اگر شما شیفته یک نوع موسیقی شدید و دستور دادید تمام موسیقی‌ها را غیر از آن موسیقی جمع کنند، شما زیبایی عالم موسیقی را از ما دریغ کرده‌اید.

- ارزش‌گذاری مصلحت‌اندیشانه از همه مهمتر است
چون بخش مهمی از مخالفان زبان مادری، توجیه
مصلحت‌اندیشانه دارند.

ارزش‌گذاری مصلحت‌اندیشانه با حقوق و اخلاق و زیبایی‌شناسی کار ندارد. با فایده‌هزینه عملی کار دارد. می‌گوید این کار روی هم‌رفته فایده‌اش بیشتر از هزینه‌اش است. اینجا جایی است که ما باید بحث فایده و هزینه را در میان بگذاریم و بحث سرمایه و سود را مطرح کنیم و بحث اینکه چقدر از این کار سود می‌بریم. اگر اینها را مصلحت‌اندیشی می‌گوییم. من به دو دلیل می‌گویم از منظر مصلحت‌اندیشی هم ما نباید زبان مادری را محدود کنیم. **اول اینکه** آیا اگر انسان‌هایی که در کشوری زندگی می‌کنند بتوانند همه مظاهر قومی خودشان را در همه جا ترویج و جلوه‌گر کنند، اینها بیشتر میل جدایی از کشور را پیدا می‌کنند یا آدم‌هایی که در کشوری زندگی می‌کنند که حتی زبانشان را هم نمی‌توانند به کار ببرند؟ در کدام میل و انگیزه جدا شدن از کشور بیشتر پیدا می‌شود؟ این را اول پاسخ بدهید. فرض کنید من یک کردم و در کشوری زندگی می‌کنم که اجازه بروز و ظهور به زبان مادری من نمی‌دهند؛ آیا در این صورت انگیزه جدایی‌طلبی و تجزیه‌خواهی در من بیشتر پدید می‌آید یا وقتی که احساس بکنم در کشوری زندگی می‌کنم که زبانم نه فقط می‌تواند در هر جا جلوه‌گری بکند بلکه حتی می‌توانم کلاس آموزش زبان خود را برای علاقمندان بگذارم؟ در کدام میل به تجزیه‌طلبی و گریز از مرکز برایم بیشتر می‌شود؟ **نکته دوم** این است که اگر در میان قومی، میل به جدایی‌طلبی و تجزیه‌خواهی و گریز از مرکز وجود دارد، باید ببینیم چه مشکلاتی دارند که می‌خواهند از مرکز بگریزند نه اینکه یک

مشکل هم بر مشکلاتشان بیافزاییم این هم با مصلحت‌اندیشی ناسازگار است. من که بی‌جهت مرکزگریز و تجزیه‌طلب و جدایی‌خواه نمی‌شوم! اگر من تجزیه‌طلب هستم و می‌خواهم از کشور جدا شوم حتما در این کشور مشکلات و دردها و رنج‌ها و محنت‌ها و مشقت‌ها و مرارت‌هایی دارم. شما بباييد این درد و رنج‌ها و محنت‌ها و مشقت‌های مرا بکاهید تا میل به تجزیه‌طلبی در من از بین برود نه اینکه یک مشکل هم بر مشکلات من اضافه کنید و آن اینکه به زبانم هم اجازه بروز و ظهور ندهید. این مثل این می‌ماند که شما دارید به سرعت و با شدت و حدت بدن مرا لگدمال می‌کنید به پشت و پهلو و سر و صورت و دست و پای من لگد می‌زنید و من فریاد و جیغ می‌زنم آن وقت به جای اینکه این مشقت و لگد را متوقف کنید می‌آیید دهان مرا هم می‌بندید تا جیغ نزنم. شما با این کار مشکل مرا بیشتر می‌کنید زیرا هم مشقت و لگد می‌خورم و هم نمی‌توانم جیغ بزنم. این رفتار شما، مشکل مرا بدتر می‌کند تو به جای اینکه بیایی ذهن مرا ببندی تا جیغ نزنم بیا مشقت و لگد را از من بردار. این دو مصلحت، هر دو، مصلحت‌اندیشی سیاسی است. یعنی به لحاظ مصلحت‌اندیشی سیاسی که معمولا مطرح می‌شود، اصلا تحریم زبان مادری به مصلحت نیست.

- مصلحت‌سیاسی را گفتید اما گاهی مصلحت فرهنگی هم مطرح می‌شود خیلی‌ها می‌گویند آموزش زبان

مادری قومیت‌ها، زبان فارسی را تضعیف می‌کند. بسیاری از روشنفکرها که به این نمی‌پردازند به این دلیل نمی‌پردازند که فکر می‌کنند این کار، زبان فارسی را از بین می‌برد.

این پرسش شما، دو تا جواب دارد. **پاسخ اول این است:** فرض می‌کنیم زبان X اگر آزاد باشد زبان Y را از بین ببرد و اگر زبان Y هم آزاد باشد زبان X را از بین ببرد. فرض کنیم این جور است. در این صورت، چگونه باید بگوییم حتما باید جلوی آزادی زبان X را گرفت؟ یکی بلند می‌شود و می‌گوید جلوی آزادی زبان Y را بگیرد. جلوی هر کدام را بگیرید دلیلی بر سخن خود ندارید. به فرض محال اگر آزادی زبان X جلوی آزادی زبان Y را می‌گیرد و برعکس، نهایتاً نشان می‌دهد دو تا زبان داریم که با هم ناسازگارند. حالا اگر دو تا موجود با هم ناسازگار باشند راهش این است که هر کدام را هوس کردیم از سر راه برداریم؟ راهش این است؟ یا باید منطقی وجود داشته باشد که بر اساس آن منطق تصمیم بگیریم که این به نفع آن کنار برود یا آن به نفع این؟ البته که درباره زبان این استدلال صدق نمی‌کند. **پاسخ دوم به پرسش شما این است:** کدام زبان بوده که اگر قهر و غلبه‌ای در کار نبوده، جلوی زبان دیگری را گرفته باشد؟ شما خواهید گفت یک زمانی، قومی بر قوم دیگری مسلط می‌شدند و با قهر و غلبه و خشونت زبان آن قوم را از میان می‌بردند و زبان خودشان را وارد می‌کردند. من می‌گویم این به خاطر آن قهر و غلبه بوده است و گرنه زبان‌ها به صورت

طبیعی هیچ وقت جا برای هم تنگ نمی‌کنند نه زبان X برای جا زبان Y جا تنگ می‌کند و نه زبان Y برای زبان X .

- شما درباره نابجایی محروم کردن انسان‌ها از زبان مادری سخن گفتید. نظریه‌پردازی بنام دکتر تووه اسکوت ناب کانگز در حوزه زبان ماری کتابی بنام «نسل‌کشی زبانی» دارد. وقتی زبان را از یک گروه اجتماعی می‌گیریم و اجازه نمی‌دهیم یاد بگیرند درواقع به نسل‌کشی می‌پردازیم. آقای ملکیان، آیا ما وقتی حق زبان مادری را از کسی یا گروهی می‌گیریم، آیا ما در واقع این ملت یا قوم یا گروه را از بین می‌بریم؟

بله، با محرومیت انسان‌ها از آموزش زبان مادری، من معتقد هستم نه فقط یک ملت و یک گروه را از بین می‌بریم و نه فقط یک نسل را نابود می‌کنیم، فراتر از آن، انسانیت را از بین می‌بریم. نکته مهم این است که اگر کسی به خودش اجازه بدهد انسانیت را در شخص شما از بین ببرد این اجازه را به خودش خواهد داد که انسانیت را در وجود من نیز از بین ببرد. به تعبیر دیگر، اگر کسی برای انسانیت از آن رو که انسانیت است ارزش قائل باشد یا برای انسان‌ها از آن رو که ساخته‌های خدا هستند، ارزش قائل باشد، طبعاً نه این انسان را از بین می‌برد و نه آن انسان را. اما اگر کسی یک انسان را بی‌جهت از بین برد این معنایش این است که برای انسانیت حرمت قائل

نیست و کسی که برای انسانیت حرمت قائل نباشد معلوم نیست که به از بین بردن یک انسان اکتفا کند. مثال ساده‌ای می‌زنم اگر من در راهی که می‌رفتم، یک مورچه را آگاهانه زیر پا گذاشتم معلوم می‌شود برای مورچه بودن ارزشی قائل نیستم بنابراین امکان اینکه بر سر راهم ده تا مورچه دیگر زیر پا بگذارم هست. چون این مورچه با بقیه مورچه‌ها فرقی نمی‌کرد. اگر این را زیر پا بگذارم بقیه را هم زیر پا می‌گذارم چون برای مورچه بودن ارزشی قائل نیستم. بنابراین من می‌گویم اگر کسی به زبان یک گروه یا قوم یا ملتی حق نمی‌دهد در واقع آن گروه را از بین می‌برد و اگر کسی یک گروه انسانی و یک ملتی را از بین برد، معلوم می‌شود برای انسانیت حرمت قائل نیست و بعید نیست که این فرد، فردا سراغ ملت دوم و سوم هم نرود. من فکر می‌کنم این آیه قرآن به این معنا باشد: «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» اگر یکی را زنده کنی همه را زنده کردی. چون اگر یکی را زنده کنی برای انسانیت ارزش قائل هستی و اگر برایت امکان و فرصت پیش بیاید حاضر هستی همه را زنده کنی. عکس مساله به لحاظ مفهومی این می‌شود که اگر کسی، یکی را از میان برد ظرفیت بالقوه این را دارد که همه را میان ببرد. من گمان می‌کنم که اقوام یک ملت نباید مثل گنجشک‌هایی باشند که روی درخت نشسته باشند و یک شکارچی پیش چشم همه، یکی یکی آن‌ها را بزند و از پای درآورد. نباید در برابر آن شکارچی گفت؛ نمی‌دانستم این شکارچی می‌خواست این گنجشگ‌ها را بزند. نباید ما بنشینیم بگوییم او که به ما کاری ندارد. من فکر

می‌کنم کسی که برای انسانیت ارزش قائل نیست برای هیچ انسانی ارزش قائل نیست و منتهی هر کسی زودتر دم توپش قرار گرفت، زودتر از بین می‌رود ولی بلاخره نوبت بقیه و شخص من هم می‌رسد.

بخش دوم:

رنج دائمی انسان محروم از

«آموزش زبان مادری»؛

رهیافت روان‌شناختی حق زبان مادری

- شما درباره زبان چگونه فکر می‌کنید؟ به‌عنوان یک فیلسوف، زبان را در شکل‌گیری هویت انسان و جوهر درونی او چگونه می‌بینید؟ شما ممکن است بخواهید همه این کلیدواژه‌ها را تعریف کنید. یونسکو زبان را «زبان مادری» تعریف می‌کند. وقتی برای زبان، عنوان فرانسوی و انگلیسی و فارسی و ... اضافه می‌شوند، زبان دوم محسوب می‌شوند. به‌طور کلی، شما چه نسبتی بین انسان و زبان برقرار می‌دانید؟

مصطفی ملکیان: من شکی در این ندارم که زبان یعنی زبان مادری. اگر نگویم مهم‌ترین، باید بگویم یکی از مهم‌ترین مولفه‌های سازنده شخصیت، منش و هویت انسان است. مخصوصاً با توجه به اینکه ما اساساً بدون زبان، امکان و قدرت

اندیشیدن نداریم. ما همیشه با زبان و به‌توسط زبان می‌اندیشیم. اینکه در زبان یونانی «سخن گفتن» و «اندیشیدن» با یک تعبیر شناخته می‌شدند به این دلیل بود که حتی در آن زمان هم فرهنگ عمومی پذیرفته بود که اساساً تفکر چیزی نیست جز سخن گفتن با خود. در وجود من انسان، دو تا زبان وجود دارد. من وقتی با شما در حال سخن گفتن هستم، زبان جلوی دهانم در حال حرکت کردن است. ولی وقتی در حال اندیشیدن هستم این زبان جلوی دهان من کاملاً ساکت است؛ اما زبان کوچک من که در انتهای حلقم قرار دارد، در حال حرکت است. در حقیقت من اینجا هم سخن می‌گویم اما با آوایی بسیار آهسته و ناشنیدنی. به این لحاظ اگر من دارای زبان مادری نباشم، قدرت اندیشیدن ندارم. این نکته یکی از مسلمات روانشناسی اجتماعی است که اگر کودکی با زبان مادری آشنایی نداشته باشد، نمی‌تواند بیاندهد. برای مثال، اگر کودکی را از اول در محیطی بگذارید که در این محیط مطلقاً با هیچ انسان دیگری داد و ستد نکند و طبعاً زبان نداشته باشد، این شخص مطلقاً قدرت اندیشیدن نخواهد داشت. این شخص فقط به لحاظ زیست‌شناختی انسان تلقی می‌شود و گرنه به لحاظ روانشناختی مطلقاً انسان نیست و هرگز به معنای حقیقی کلمه نمی‌شود گفت او انسان روانشناختی است یکی از مهم‌ترین مولفه‌های انسان روانشناختی، تفکر است و چون او تفکر ندارد؛ اساساً انسان نیست.

- **زبان مادری، با چه فرایند انسان‌شناختی اینقدر با تفکر عجین می‌شود به‌گونه‌ای که تو گویی زبان مساوی تفکر است؟**

ما وقتی تفکر می‌کنیم یعنی وقتی در ساحت معرفتی عقیدتی درون خود به سر می‌بریم، با زبان مادری سر و کار داریم و مفاهیمی که از جهان داریم تحت تاثیر واژه‌ها و عباراتی است که در زبان ما وجود دارد؛ به این معنا که به ازای هر واژه یا عبارتی که در زبان مادری داریم، مفهومی در ذهن منعقد می‌شود و جهان را بر اساس این مفاهیم ذهنی توصیف و تبیین می‌کنیم. ناگفته پیداست که چقدر زبان مادری در تلقی ما از جهان تاثیر دارد. به عبارت ساده‌تر، ما به تعداد الفاظ و عباراتی که در زبان مادری می‌آموزیم، در ذهن خود دارای مفهوم می‌شویم؛ یعنی تناظر یک‌به‌یکی بین تعبیر زبانی و لفظی که در عالم زبان داریم، با مفاهیمی که در عالم ذهن داریم، برقرار است. هر چه در ساحت زبان تعبیر زبانی ما افزایش پیدا کند، در ساحت ذهن هم مفاهیم ما افزایش پیدا می‌کند و هر چه در ساحت زبان بین الفاظ نزدیک به هم تفاوت‌های ظریف معنایی یاد بگیریم درست در ساحت ذهن‌مان هم مفاهیم متناظر با این الفاظ از همه، تمیز پیدا می‌کنند. بنابراین ذهن من و ساکنان ذهن من یعنی ذهن من و مفاهیم ذهنی من یک نوع ارتباط تنگاتنگ و آن هم ارتباط از مقوله تبعیت نسبت‌به زبان و ساکنان زبان یعنی نسبت‌به زبان و تعبیرات زبانی دارند.

- این مفاهیم ذهنی، چگونه در یک تناظر یک‌به‌یک با تعابیر زبانی، هستی را تفسیر می‌کنند؟ اینجا زبان مادری چه جایگاهی دارد؟

مفاهیم ذهنی ما دقیقاً شابلونی است که ما بر جهان می‌افکنیم. شما فرض کنید یک کاغذ مربع‌مستطیل شکل داشته باشید که غیرشکل مربع‌مستطیل خودش هیچ شکل هندسی دیگری ندارد. شما هستی را یک کاغذ سرتاپا سفیدرنگ در نظر بگیرید که به شکل مربع‌مستطیل است. این کاغذ تنها یک شکل هندسی دارد و آن هم مربع‌مستطیل است. حالا یک شابلون بردارید و منتقل کنید بر روی این کاغذ. می‌بینیم در این کاغذی که قبلاً فقط مربع‌مستطیل بود حالا علاوه بر آن، چند دایره، مستطیل، مربع، لوزی، متوازی‌الاضلاع، بیضی، دوزنقه و ... پدید آمده است. اگر این شابلون را بردارید باز کاغذ به همان حالت اول برمی‌گردد و فقط یک شکل مربع‌مستطیل می‌ماند. یعنی همه آن اشکال دایره و بیضی و دوزنقه و لوزی و... از بین می‌روند چون همه آن‌ها از آن خود کاغذ نبودند بلکه از آن شابلونی بودند که روی آن افتاده بود. دقیقاً وضع جهان هستی نسبت به مفاهیم ذهنی ما همین وضع را دارد. مفاهیم ذهنی شابلونی هستند که ما روی کاغذ هستی می‌اندازیم و بر اساس همین مفاهیم ذهنی، اجزای جهان هستی که بدون این مفاهیم یک چیز یک‌دست بود، از هم تمایز پیدا می‌کنند و این جهان به تعبیر ما به واقعیت‌های مختلف منقسم می‌شود. اگر این جور باشد ما هرچه درباره جهان بیان می‌کنیم چه از مقوله توصیف

جهان باشد و چه از مقوله تبیین جهان؛ همه ناشی از شابلونی بنام ذهن است و مفاهیم ذهنی در حکم اشکال هندسی‌یی هستند که روی آن شابلون وجود دارد که کاغذ مربع‌مستطیل آن را به این اشکال هندسی تجزیه می‌کند. اگر اینجور باشد، جهان ماده خامی است بدون شکل و بدون صورت و بدون هیچگونه تعین که بعدها این شکل‌ها و صورت‌ها و تعیین‌ها را صرفاً از مفاهیم ساکن ذهن ما پیدا می‌کند. از سوی دیگر، این مفاهیم ساکن ذهن ما ناشی از تعبیر زبانی ساکن زبان ما است. بنابراین زبان من جهان‌نگری مرا شکل می‌دهد. اینکه شما مثلاً می‌بینید در زبان عربی، برای شتر ۱۲۰۰ لغت وجود دارد برای این است که وقتی در این زبان ۱۲۰۰ تعبیر زبان وجود دارد آن وقت شتران به ۱۲۰۰ مفهوم بر ذهن ما جلوه‌گر می‌شوند. به تعبیر دیگر شتری که عرب می‌بیند همان شتری است که من می‌بینم اما من آن شتر را با یک مفهوم می‌بینم یعنی شابلونی با یک شکل روی آن انداخته‌ام و عرب شابلونی دارای ۱۲۰۰ شکل روی آن انداخته است. اما همان عرب که برای شتر ۱۲۰۰ لفظ دارد برای یخ و برف، یک لغت دارد و یخ را از برف تمیز نمی‌کند و برف را هم از یخ تمیز نمی‌کند. او به هر دو «ثلج» می‌گوید. وقتی که برای این دو تعبیر فارسی، تنها یک تعبیر زبانی بنام ثلج دارد پس در ذهن او هم برای آن، تنها یک مفهوم هم دارد و بنابراین چیزی را که من و توی فارسی‌زبان دو تا می‌بینیم یعنی این را یخ می‌بینم و نه برف و آن را برف می‌بینیم و نه یخ؛ او هر دو را جزو مصادیق مفهوم

ثلج می‌بیند. یعنی او در اینجا چون به لحاظ زبانی فقیر است، طبعاً به لحاظ مفهومی هم ضعیف است و طبعاً وقتی به لحاظ زبانی و مفهومی ضعیف باشد آن وقت بین آنچه که ما به آن می‌گوییم یخ با آنچه که به آن می‌گوییم برف، تفاوت‌های ظریفی قائل نیست. حالا این را با اسکیمویی مقایسه کنید که فقط برای یخ و نه برف، ۴۰ تا لغت دارد. یعنی من فارس‌زبان که برای یخ یک واقعیت می‌بینم او چهل واقعیت می‌بیند. طبعاً جهان‌نگری او با جهان‌نگری من متفاوت خواهد بود. آیا شتر یک واقعیت است یا بیش از یک واقعیت؟ برای عرب بیش از یک واقعیت است اما برای من ایرانی یک واقعیت است. آیا برف یک واقعیت است یا بیش از یک واقعیت؟ برای من ایرانی، یک واقعیت است اما برای اسکیموها چهل واقعیت است. آنچه برای عرب‌ها یک واقعیت است برای من و تو دو واقعیت است. یکی برف است و دیگری یخ. این بدین معنا است که ما اصلاً جهان را با شابلون مفاهیم ذهنی خودمان می‌بینم و چون جهان را با شابلون ذهنی مفاهیم خود می‌بینم و تعابیر زبانی هم از مفاهیم ذهنی منشق شده‌اند یعنی تناظر یک‌به‌یک بین اینها برقرار است. با این تفاسیر، باید با صراحت گفت؛ زبان مادری من، جهان‌نگری مرا شکل می‌دهد و اگر زبان، جهان‌نگری مرا تشکیل می‌دهد کسی که زبان مادری مرا از من می‌گیرد، در واقع جهان‌نگری مرا از من گرفته است؛ یعنی مرا در یک ماده خامی به نام جهان سرگردان کرده است. من دیگر الان جهان را به صورت یک توده آشوب‌ناک می‌بینم. چون با تعابیر زبانی و مفاهیم برخاسته از تعابیر زبانی، در این

آشوبناکی باید این چیز را از آن چیز جدا می‌کردم و این دو را از چیز سوم جدا می‌کردم ولی چون از زبان مادری محروم هستم، دیگر نمی‌توانم چیزی را از چیزی جدا کنم یعنی من سرگردان شده‌ام.

مثال دیگری می‌زنم شما ممکن است بیست قطعه پارچه جلوی من بگذارید و به من بگویید که رنگ این پارچه‌ها چه رنگی است؟ من دقت می‌کنم و می‌گویم همه این پارچه‌ها قرمز رنگ است. اما وقتی این پارچه‌ها را پیش یک نقاش یا یک دختر قالیباف ببرید و از آن‌ها بپرسید این پارچه‌ها چه رنگی هستند، برای هر یک از آن‌ها یک تعبیر زبانی خاص به کار می‌برد و برای هر یک، یک عنوان رنگی اطلاق می‌کند. یعنی هرگز نمی‌گوید همه اینها دارای رنگ قرمز هستند، یکی را با لفظ الف می‌گوید و دیگری را با لفظ ب و آن دیگر با لفظ جیم و... . یعنی حتی یک هم‌زبان من نیز تعبیر مختلفی از رنگ دارد که من از آن رنگ‌ها خبر ندارم. آن دختر قالیباف هم‌زبان من، وقتی من بیست تا چیز را یکی می‌بینم او بیست تا چیز متفاوت می‌بیند چون بیست تا مفهوم زبانی برای آن‌ها دارد در حالی من دقیقا برای همه آن‌ها یک مفهوم زبانی دارم. یعنی روی چیزی که من یک شابلون یک تکه‌ای می‌انداختم، او یک شابلون بیست تکه‌ای انداخته است. این تکه در همه الفاظ و مفاهیم صادق است. یعنی از الفاظ و مفاهیمی که در زندگی عادی و روزانه به کار می‌رود تا الفاظ و مفاهیمی که در منطق و فلسفه و علوم تجربی طبیعی و انسانی، علوم تاریخی

و عرفانی و ادبی و هنری و حتی علوم دینی و مذهبی به کار می‌بریم. در همه‌جای زندگی، ما داریم به وساطت زبان، ذهن را شکل می‌دهیم و به وساطت ذهن، جهان را شکل می‌دهیم. جهان‌نگری من بخش عمده هویت من است که ظاهراً هیچکس نمی‌تواند این را منکر بشود؛ چون گفته‌اند ای برادر تو همه اندیشه‌ای / مابقی استخوان و ریشه‌ای. اگر قسمت عمده هویت من جهان‌نگری من باشد آن‌وقت جهان‌نگری من با وساطت ذهن، متأثر از هویت زبانی من است. یعنی زبان من ذهن من و ذهن من نگرش مرا از جهان یعنی جهان‌نگری مرا و جهان‌نگری من هویت مرا شکل می‌دهد. این نسبت میان انسان و زبان او است که از نظر من بسیار واضح و بدیهی است.

- شما در یک جایی از سخنان خود گفتید اگر زبان مرا بگیرد جهان‌بینی مرا از من گرفته‌اید. من این سوال را می‌پرسم مگر من نمی‌توانم به زبان دومی که یاد می‌گیریم، جهان‌بینی داشته باشم؟ مگر نمی‌توانم به زبان دوم اندیشه کنم؟ می‌گویند ایتالیایی‌ها پیش از دوره دولت‌ملت، انسان‌های ایتالیایی به زبان‌های گوناگونی سخن می‌گفتند ولی در دوران ملت‌سازی اروپایی، یک اجبار آمد و یک زبان واحد را به صورت اجباری و رسمی به همه آموخت. تا اینکه الان بیش از نود درصد ایتالیایی‌ها به زبانی سخن می‌گویند تا پیش از آن، تنها ۴ درصد این ملت به آن زبان سخن

می‌گفتند. می‌خواهم بگویم اگر ما زبان مادری را از انسان بگیریم و زبان دومی را جایگزین کنیم آیا این آدم نمی‌تواند اندیشه کند؟ اگر می‌تواند پس چه چیزی از این انسان گرفته می‌شود؟

نکته اول این است که وقتی شما زبان مادری کسی را از او گرفتید و به جای زبان مادری او زبان دیگری را جایگزین کردید، شما در حق نسل‌هایی که هنوز باید دوران گذار از زبان مادری به زبان عاریتی بعدی را بگذرانند، به تفسیری که بعداً خواهم گفت بزرگترین ظلم مرتکب شده‌اید. بله، وقتی این دوره گذار تمام شد می‌بینیم که بچه‌ها به سهولت هرچه بیش‌تر با زبان عاریتی سخن می‌گویند؛ اما این به جهت این است که برای آن بچه‌ها این زبان، دیگر زبان عاریتی نیست بلکه حالا دیگر، زبان مادری آن‌ها شده است. شما نباید از اینکه اکنون ساکنان ایتالیا از زبان ایتالیایی کنونی به سهولت و سرعت هرچه تمام‌تر کمال استفاده را می‌کنند، نتیجه بگیرید که آن‌ها نه به زبان عاریتی که به زبان مادری سخن می‌گویند. این تلقی درست نیست برای اینکه برای این ایتالیایی‌های کنونی، این زبان ایتالیایی، دیگر زبان دوم و زبان عاریتی نیست بلکه زبان مادری آن‌ها است. شما فقط نسل‌هایی را در نظر بگیرید که در فاصله امروز که زبان مردم ساکن ایتالیا، ایتالیایی شده تا زمانی که تازه می‌خواستند زبان مادری‌شان را از آن‌ها بگیرند و زبان عاریتی دومی به آن‌ها بدهند، قرار گرفته بودند. یعنی نسل‌هایی از ساکنان کشور ایتالیا را در نظر بگیرید که در این

فاصله داشتند می‌زیسته‌اند وگرنه مسلما الان یک کودک که در یک خانواده ایتالیایی به دنیا می‌آید، زبان ایتالیایی، زبان مادری‌اش است و هیچکدام از صعوبت‌ها و و محنت‌ها و مرارت‌ها و مشقت‌های استمرار زبان غیرمادری را ندارد. الان برای او این زبان دیگر زبان عاریتی نیست زبان مادری است. بنابراین امروز را نبینید که این‌ها به چه سهولت و سرعتی از این زبان چه استفاده می‌کنند، بگویید تا وضع به اینجا برسد در این دهه‌ها و سال‌ها و قرن‌ها چه بر آن نسلی گذشت که داشتند دوران گذار از زبان مادری به زبان عاریتی را طی می‌کردند. یعنی به تعبیر دیگری، در دوران تبدیل زبان عاریتی به زبان مادری چه ظلم‌هایی بر آن نسل شد که به اجبار در حال تغییر زبان مادری بودند، نسلی که زبان عاریتی ذره ذره و با زور به زبان مادری‌شان تبدیل می‌شد.

- بحث من درباره دوران گذار است همان دوره و همان انسانی که دارد اسیمیله می‌شود. من می‌پرسم همان انسان در حال اسیمیله‌شدن، مگر نمی‌تواند به زبان دوم اندیشه کند؟ مگر کسی که اینجا ارشد فلسفه می‌گیرد و می‌رود در آلمان، آلمانی می‌خواند، نمی‌تواند به آلمانی اندیشه‌ورزی کند؟ بسیاری از مخالفان زبان مادری، می‌گویند صدها استاد درجه یک داریم که زبان مادری خود را که ترکی باشد یاد نگرفته‌اند اما آمده‌اند زبان فارسی یاد گرفته‌اند و خوب هم اندیشه می‌کنند و کلی هم تولید فکری داشته‌اند.

نه اینچنین نیست. فرض کنید زبان مادری من فارسی است و در حال حاضر به مدت بیست است که در آمریکا به سر می‌برم. به حسب ظاهر، شما می‌گویید چون من دارم به زبان انگلیسی آمریکایی سخن می‌گویم، لابد گمان می‌کنید به زبان انگلیسی آمریکایی هم می‌اندیشم. ولی اصلاً نمی‌دانید که من به جای اینکه به زبان خودم سخن بگویم، دائماً دارم زبان خودم را به زبان انگلیسی آمریکایی ترجمه می‌کنم و آن زبان انگلیسی آمریکایی را نه در نهاد خودم که صرفاً در گفتار به کار می‌برم. یعنی وقتی من حتی بیست سال در آمریکا زندگی کنم هنوز هم وقتی می‌خواهم سخنی با تو بگویم که دارای زبان انگلیسی آمریکایی هستی و بومی آنجا هستی، اول این سخن را به زبان فارسی در ذهنم می‌گویم و بعد آن جمله فارسی را به زبان انگلیسی آمریکایی ترجمه می‌کنم و بعد صورت مترجم (ترجمه شده) را به تو بیان می‌کنم. همیشه کسانی که با زبان غیرمادری خود سخن می‌گویند در حال ترجمه هستند و اگر دقت بکنید همه ویژگی‌های ترجمه هم در این زبان گفتاری آن‌ها هویدا است. یعنی همان‌طور که وقتی من کتابی جلوی خودم می‌گذارم و از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه می‌کنم، از ترجمه من بوی ترجمه بودن به مشام شما می‌رسد؛ وقتی هم که به عنوان یک مهاجر در آمریکا، به انگلیسی آمریکایی سخن می‌گویم، یک فرد انگلیسی‌زبان بوی ترجمه از سخن‌گفتن من فارس‌زبان می‌شنود. چون واقعیت این است که من زبان‌دومی مدام دارم ترجمه می‌کنم. موارد بسیار شاذ

و نادری پیش می‌آید که کسی در زبانی غیر از زبان مادری‌اش چنان تسلطی پیدا کند که واقعا به زبان دیگری بیاندیشد و به همان زبان هم سخن بگوید. پیش از این، از منظر اخلاقی بحث کردیم. چرا ما باید درد و رنج غیرلازم به کسی وارد کنیم؟ گوهر اخلاقی زیستن این است که من درد و رنج غیرلازم نه به خودم و نه به کسی دیگر وارد نکنم. البته درد و رنج لازم به لحاظ اخلاقی منافات ندارد اما حق ندارم درد و رنج غیرلازم به کسی تحمیل کنم. اگر شما زبان فارسی را از من دریغ کردید و زبان انگلیسی را به من تحمیل کردید، یک درد و رنج مادام‌العمر به من تحمیل کرده‌اید و آن رنج ناشی از این است که من مادام‌العمر باید به زبان انگلیسی ترجمه کنم من که می‌توانیم به زبان خودم سخن بگویم و بیاندیشم الان اگر می‌خواهم بگویم و بیاندیشم باید یک فرایند ترجمه را پس و پیش بکنم. باید به زبان فارسی در دل خودم سخنی بگویم بعد معادل این سخن فارسی را در زبان انگلیسی آمریکایی پیدا کنم و آن معادل را به تو تحویل دهم. این فرایند تبدیل زبان فارسی به زبان انگلیسی آمریکایی، درد و رنج غیرلازمی است که به من وارد شده است. من می‌توانستم این درد و رنج غیرلازم را نبینم و ابلاغ مقصود کنم. بنابراین کسانی که در دوران گذار هستند، دائما در حال ترجمه می‌کنند و نمی‌دانید وقتی فرایند ترجمه بخواهد به صورت مدام صورت بگیرد چه فشار عظیمی به لحاظ عصبی و به لحاظ ذهنی و روانی بر شخص مترجم یعنی شخصی که او را وادار کردند به زبانی غیر از زبان مادری خود سخن بگوید، تحمیل کند.

- استاد شما مدام از درد و رنج سخن می‌گویید واقعا کسی یا نسلی که زبان مادری ازش دریغ می‌شود چه درد و رنجی می‌کشد؟ باید قبل از این، سوال دیگری بپرسم وقتی می‌گوییم زبان مادری از کسی دریغ می‌شود یعنی چه؟ چون عده‌ای می‌گویند شما در خانه خود با پدر و مادر خود سخن می‌گویید. مگر ما بالای سر شما اسلحه گذاشته‌ایم؟ منظور از اینکه زبان مادری را دریغ کرده‌ایم یعنی چه؟ آیا این نیست که در آموزش رسمی به او امکان آموزش زبان مادری نداده‌ایم؟

فرض کنید شما کودکی را که در بیمارستان به دنیا می‌آید تا ده سالگی از بیمارستان بیرون نیاوردید و گذاشتید در همان اتاقی که به دنیا آمده زندگی کند و فرض کنید پدر و مادرش و خواهران و برادرانش هم در همان اتاق زندگی کنند. شما می‌گویید در این ده سالی که او در این بیمارستان است، به زبان مادری او با او سخن گفته‌اید. و بعد ادعا کنید در تمام این ده سال که ایشان در بیمارستان زندگی می‌کرد زبان مادری را به او یاد داده‌اید و مشکلی هم پیش نیامده است. اما من به شما می‌گویم تبحر زبانی او را از روزی که از بیمارستان بیرون آوردید و وارد عرصه‌های مختلف زیستن شد، باید سنجید. اگر او وارد نظام آموزشی شد یا مثلا روی کشتی سفر کرد یا سوار هواپیما شد و زبان مادری را در همه عرصه‌های زندگی و حوزه‌های مختلف آموزشی و فرهنگی و هنری و شغلی و

تفریحی و ... به کار برد، آن وقت هرچه سریع‌تر می‌فهمد که زبان مادری که در بیمارستان یاد گرفته، به درد او نمی‌خورد چرا؟ چون زبان مادری را در یک محیطی که همه تجارب زندگی در آن محیط قابل وصول نبوده، یاد گرفته است. یعنی وقتی در یک بیمارستان به او زبان مادری را یاد بدهید زبان مادری‌یی که به درد بیمارستان می‌خورد را خوب بلد می‌شود اما وقتی سوار یک قایق می‌شود با قایقران نمی‌تواند خوب سخن بگوید چون خیلی از تجاربی که در قایق‌سواری بر انسان پیش می‌آید و می‌خواهد از این تجارب استفاده کند و آنها را بعدا حکایت بکند، لغتی ندارد. می‌خواهم بگویم ما به تعدد محیط‌هایی که در آن زندگی می‌کنیم تعابیر زبانی داریم. یک روحانی در حوزه علمیه قم را در نظر بگیرید که سی سال در حوزه علمیه زبان عربی یاد گرفته و در همان فضا به کار برده است. اما همین روحانی را بگذارید وسط بازار دمشق، آیا می‌تواند با زبان عربی هرچه را که در در بازار دمشق تجربه می‌کند بیان کند؟ قطعاً نمی‌تواند چون در محیط حوزه علمیه قم زبان عربی‌یی می‌آموزد که با تجارب آن محیط مناسبت و مسانخت داشته باشد. بعد که وارد بازار دمشق می‌شود، تجاربی می‌بیند که تعبیبرات زبانی آن تجارب را ندارد. این خیلی واضح است. حالا یکی بگوید ما اجازه داده‌ایم اینها در خانه با پدر و مادر و خواهر و برادر و خویشان و نزدیکان و دوستان و مهمانان خود به زبان مادری‌شان سخن بگویند. اما وقتی کسانی در اداره‌های شهر خود، زبان خودشان را به کار نمی‌برند، وقتی در مدرسه و دانشگاه خود به زبان خودشان درس نمی‌خوانند، وقتی نامه‌ای

که می‌خواهند بنویسند به زبان خودشان نمی‌نویسند و...، درواقع، آن‌ها یک زبان ابتر و یک زبان ناقص یاد گرفته‌اند. این زبان فقط توانایی بیان تجاربی را دارد که آن تجارب، زیر سقف خانه امکان حصول دارد. ولی آیا همه تجارب زندگی انسان، تنها زیر سقف خانه، قابل تحصیل است که شما می‌گویید به زبان مادری‌تان در خانه حرف می‌زنید بس‌تان است؟ بخش بزرگ تجربه زیسته انسانی، هرگز زیر سقف خانه قابل حصول نیست.

- استاد، اینجا تدریس کجا قرار دارد؟ هفته گذشته، یک روانشناس به من گفت؛ نوشتن در روانشناسی امروز، درمان است. می‌خواهم بگویم فراتر از سخن گفتن، نوشتن به این زبان و آموزش زبان مادری، کجای کار است. از نظر شما آموزش و تدریس زبان هم حکم سخن گفتن دارد؟ و مثل آن مساله‌ای بنیادی در زندگی و هویت انسان است؟

شکی نیست. آموزش زبان مادری و نوشتن آن هم مثل سخن گفتن یک مساله بنیادی است. ما ساحت احساسات و عواطف و هیجانات را از همه ساحت‌های وجودی‌مان کمتر می‌شناسیم یعنی اگر کسی به شما بگوید باورها و عقاید خودت را به زبان بیاور، آسان‌تر به زبان می‌آوری یا روی کاغذ می‌آوری. حتی اگر کسی از شما خواست، خواسته‌ها و آروزها و آرمان‌هایت را بنویسی، آسان‌تر می‌نویسی. اما اگر کسی بگوید احساسات و

عواطف خودت را از دیدن فلان منظره به زبان بیاور، به این راحتی نمی‌توانی. حالا با این مقدمه من این را عرض می‌کنم برای هریک از ما در زندگی، حتما کم یا بیش، پیش آمده که یک حال روحی خاصی پیدا کرده‌ایم که دلمان خواسته که این حال روحی را برای اینکه انسان دم‌سازی یا همنشین مناسبی نداریم، روی کاغذ بنویسیم خیلی هم جد و جهد کرده‌ایم اما بعد از نوشتن، وقتی نوشته خودمان را خوانده‌ایم، دیده‌ایم این مطلب، آن چیزی که در وجودمان می‌جوشید و غلیان می‌کرد، نیست؛ انگار یک جسدی است از آن جوشش‌های زنده و آن غلیان‌های دارای حیات که در درون ما بود. انگار ما یک جسد و نعشی از آن عواطف، روی کاغذ آورده‌ایم. آن وقت می‌گوییم می‌خواستیم حسبِ حالی بنویسیم اما آن چیزی که نوشته‌ایم، حسبِ حال ما نیست در درونمان جوشش‌ها و غلیاناتی بود که این‌ها وقتی روی کاغذ آمد، انگار هویت خودش را از دست داد، چرا؟ برای اینکه ما احساسات و عواطف و هیجانات خودمان را آنچنان چه باید، خوب نمی‌شناسیم و به‌ازای هر کدامشان لفظی و مفهومی نداریم. ما چندین حالت فی‌الواقع متفاوت روانشناختی را فقط با یک اسم مطرح می‌کنیم. اگر بخواهیم آنچه را که می‌نویسیم گویا و حاکی از آنچه در درون خودمان هست، باشد باید درون را خوب تجربه کرده باشیم و الفاظ زبانی و مفهوم‌های ذهنمان، بیش از چند تا لفظ و مفهومی که داریم، باشید. معنای این سخن این است که اگر محیط‌های مختلف را تجربه نکنیم و در آن

محیطها زیسته باشیم، الفاظ و مفاهیم متناسب برای توصیف آن محیط را در زبان و قلم خود نداریم.

- یعنی نوشتن به زبان مادری در ارائه تصویری شفافتر از درونمان نقش اساسی دارد؟

بله در باب نوشتن هم همینطور است. شکی نیست نوشتن نوعی درمان است اما اگر این درمان بخواهد خوب باشد باید آن چیزی که می‌نویسم دقیقاً حاکی از آن چیزی باشد که در درون احساس کرده‌ایم و این مستلزم این است که ما درون خودمان را خوب زیسته باشیم. برای مثال، اگر کسی بخواهد یک زندگی فقیرانه را توصیف کند فقط زمانی لفظ و مفهوم کافی دارد که خودش آن زندگی فقیرانه را زیسته باشد و گرنه مثل بچه ثروتمندی می‌شود که می‌خواهد درباره یک خانواده فقیر انشا بنویسد. همان‌طور که آن کودک ثروتمند درباره خانواده فقیر نوشته بود: «خانواده‌ای بودند فقیر، راننده‌شان هم فقیر بود، آشپزشان هم فقیر بود، باغبانشان هم فقیر بود، پزشک خصوصی‌شان هم فقیر بود، وکیل مدافع خصوصی‌شان هم فقیر بود خلاصه همه‌شان فقیر بودند». این کودک ثروتمند چون فقر را تجربه نکرده بود، نمی‌توانست فقر را تحلیل کند. شما به ازای هر محیط از محیط‌های زندگی که از من دریغ کنید و اجازه تجربه کردن آن محیط به من ندهید و یا اجازه ندهید محیط‌های تجربه شده را با زبان مادری خودم توصیف و تحریر کنم، بخشی از زبان مادری مرا ناقص

کرده‌اید. اگر کسی بگوید اجازه می‌دهم دیگران در خانه به زبان مادری حرف بزنند زبان مادری این‌ها فقط برای تجارب قابل حصول در خانه، زبان گویا و زنده‌ای خواهد بود. این آدم‌ها که ما آن‌ها را از کاربرد و نوشتن زبان مادری محروم می‌کنیم، وقتی می‌خواهند مسائل بیرون از خانه را توصیف کنند، از لحاظ لفظ و مفهوم فقیر می‌شوند. بنابراین انسان باید بتواند زبان مادری خود را در همه محیط‌ها از محیط‌های علمی و آموزشی گرفته تا محیط‌های دیگر زندگی اعمال کند تا این زبان برای همه این محیط‌ها ورزیدگی و تناسب لازم را پیدا کند. از این لحاظ این سخن به صورت جدی رد می‌شود که بگوییم ما به او اجازه داده‌ایم زبان مادری را در یک جا مثلا خانه استفاده کند و در جای دیگر مثلا مدرسه استفاده نکند.

- در عصر ما خواندن و نوشتن بیش از هر عصر دیگری، یک شرط زیست و به قول شما ضرورت زیستن است. ما انسانی را که تا هفت سالگی به زبان مادری زندگی می‌کرد و حرف می‌زد، وقتی وارد دوران ضرورت زیستن می‌شود و می‌خواهد آموزش ببیند مجبور می‌کنیم به زبان دیگری آموزش ببیند. می‌خواهم شما به این نکته بپردازید چنین انسانی وقتی با این غربت زبانی مواجه می‌شود چه رنج‌هایی را تجربه می‌کند؟

من اگر این محنت را بخواهم با یک تعبیر بیان کنم باید بگویم انسان‌هایی که از استعمال و کاربرد زبان مادری‌شان بخصوص در نوشتن و آموزش دیدن محروم می‌شوند همه به «گنگ

خواب دیده» تبدیل می‌شوند اما وضع آن‌ها به دو لحاظ از گنگ خواب دیده بدتر است گنگ خواب دیده خوابی دیده است و خیلی دوست دارد این خواب را برای دیگران بیان کند ولی گنگ است و نمی‌تواند بیان کند و رنج می‌برد. اما این گنگ خواب دیده ما یعنی کسی که از زبان مادری‌اش محروم شده، دو تا مشکل دارد که خود آن گنگ خواب دیده نداشت. یک مشکل این است که آن گنگ خواب دیده‌ای که از زبان مادری محروم نیست، لاقل خواب متنوع رنگارنگ می‌بیند و حالا نمی‌تواند برای دیگران بیان کند ولی وقتی که انسانی از زبان مادری‌اش محروم است، تجاربش تنوع و رنگارنگی خود را از دست داده است و تجربه اش از جهان، آنقدر نگرانگ نیست. بنابراین گنگ خواب دیده زبان مادری حتی خوابش هم رنگ ندارد. دوم اینکه آن گنگ خواب دیده برخوردار از زبان مادری، لاقل خودش می‌داند چه در خواب دیده است ولی نمی‌تواند برای دیگران بیان کند. وقتی انسان از زبان مادری خودش محروم می‌شود خیلی از تجارب زندگی را هم تجربه نکرده است که حالا بتواند بیان کند یا نتواند. من بهترین تعبیر را برای محرومان از زبان مادری، گنگ خواب‌دیده می‌دانم. ما کسانی را که زبان مادری را از آنها دریغ می‌کنیم تبدیل به گنگ خواب‌دیده می‌کنیم. «من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش»

گفتگو با ناصر فکوهی

هر زبان گنجینه‌ایی بزرگ برای مفاهیم است

ناصر فکوهی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، چند سالی است که درباره ضرورت آموزش زبان مادری در ایران سخن می‌گوید و به دفاع از این حق می‌پردازد. آنچه در پی خواهد آمد یکی از گفتگوهای است که فکوهی درباره مساله زبان مادری انجام داده است. این گفتگو اولین بار در تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۹۲ در [وبسایت مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی](#) منتشر شد.

- ما در رابطه با بحث زبان های محلی و قومی اصل ۱۵ قانون اساسی را داریم که محل مناقشه بسیاری قرار گرفته است. مهم ترین نقدی که به این اصل قانون اساسی است نبود وضوح کافی و ابهام داشتن آن است به گونه ای که هر کس آنچه را که خود دوست

دارد از آن برداشت می‌کند. آیا شما به این قضیه

معتقد هستید؟

اصل پانزدهم قانون اساسی کاملاً روشن است و نمی‌تواند محل مناقشه باشد، شاید لازم باشد ابتدا اصل را بخوانیم: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

مشخص نیست این ادعا که اصل پانزدهم، روشن نیست از کجا می‌آید و چه مبنایی دارد. آنچه در متن می‌خوانیم صریح و واضح است: زبان و خط فارسی زبان و خط مشترک و رسمی است، اما وجود و حق استفاده از زبان‌های محلی و قومی به رسمیت شناخته شده است و از همه مهم‌تر، حق تدریس آنها در مدارس. اما این اصل تاکنون هرگز اجرا نشده است. اما به چه دلیل؟ به نظر من دلایل متفاوت بوده: در ابتدای انقلاب و در دوره‌ای تقریباً ده ساله به دلیل تنش‌هایی که در هر انقلابی طبیعی است و به دلیل درگیر شدن ایران با یک جنگ تحمیلی و این واقعیت که اجرای این طرح می‌توانست شاید به اختلافات قومی پیرامونی و مرزی، در شرایطی بحرانی دام

بزند و از این رو باید برای اجرایش در انتظار آرامش اوضاع و خروج کشور از موقعیت بحرانی جنگ می‌بودیم. سوای اینکه این استدلال تا چه اندازه حتی در آن موقع قابل دفاع بود یا نه اما به نظر من از نوعی مشروعیت برخوردار بود، زیرا وقتی تمامیت یک دولت ملی زیر تهدید است، اولویت مطلق حفظ این تمامیت است و نمی‌توان در این باره آزمون و خطا کرد. از این رو موضوع قومیت‌ها و اجرای این اصل در دهه ۶۰ و حتی پس از آن در سال‌های نخست پس از پایان جنگ جزو موضوع‌های تابویی بود به صورتی که هیچ‌کار و تحقیقی حتی در سطح دانشگاه‌ها، جزد در حوزه سیاسی و امنیتی در آن باره انجام نمی‌شد. اما از اواسط دهه ۱۳۷۰ تا امروز این موضوع از چنین وضعیتی خارج شده است و جنبه و بعد فرهنگی مسئله قومیت‌های ایرانی نسبت به جنبه امنیتی و سیاسی آن برتری یافته است. چنانکه هم‌اکنون در تمام دانشگاه‌های ما سال‌ها است در همه موضوع‌های قومی تحقیق و کار می‌شود. افزون بر این در زبان‌ها و قومیت‌های غیر استان‌هایی با زبان‌های محلی و قومی نشریات و رسانه‌های رسمی به این زبان‌ها منتشر می‌شود، بی‌آنکه مشکلی ایجاد شود.

اما چرا دائم از ابهام یا مناقشه بر سر این اصل سخن گفته می‌شود: به نظر من به این دلیل که گروهی مایلند همزیستی

قومی و فرهنگی در پهنه متکثر و غنی ایرانی را که اصلی هزاران ساله است را به سود دیدگاه‌های امنیتی، شووینیستی و قوم پرستانه و کوته بینی‌های علمی و فرهنگی خود بکشانند و یک امتیاز بزرگ را دائما به مثابه یک خطر بزرگ جلوه دهند. برخورداری ایران از بیش از ۵۰ زبان، صدها گویش و هزاران سنت محلی و قومی به نظر من به عنوان یک فرهنگ شناس، یکی از بزرگترین شانس‌های این کشور است و باید به آن افتخار کرد. ما با برخورداری از این تکثر اگر توانایی و هوشیاری حفظ آن را داشته باشیم، می‌توانیم تا صدها سال موضوع‌هایی بکر برای مطالعات اجتماعی و فرهنگی داشته باشیم و نه تنها خود از این مطالعات در زندگی خویش بهره‌مند شویم، بلکه جهان را از آنها بهره‌مند کنیم. و وقتی می‌گوییم مطالعه منظوم صرفا شناخت نیست، بلکه به کاربرد و بالا بردن سطح طنذگی مردمان کشورمان نیز از خلال این مطالعات و نتایجشان باور دارم.

همین که این گفتگو در چارچوب یک دایره‌المعارف انجام می‌گیرد جایگاه روشنی به بحث من می‌دهد، در چند پهنه در جهان می‌توانید چنین تنوعی برای کار دایره‌المعارفی و فرهنگی پیدا کنیم. در گوشه گوشه خاک ما، هزاران هزار موضوع برای شناخت و بالا بردن دانش دایره‌المعارفی و

علمی وجود دارد و از این لحاظ ایران از جمله پهنه های نادر جهان است و این باعث افتخار و گنجینه ای بی پایان است. بنابراین، به نظر من اصل پانزده کاملاً روشن است و باید هر چه سریعتر ابتدا به صورت آزمایشی و سپس به شکل گسترده به اجرا در بیاید .

- یکی دیگر از ایراداتی که به بحث تدریس زبان های قومی و محلی وارد است این است که زبان‌های محلی غنا و ویژگی های یک زبان کامل را برای تدریس ندارند. یعنی برای تدریس مثلاً زبان ترکی نمی توان سیلابل درسی تعریف کرد.

متأسفانه چنین سخنان سخیف و بی ارزشی به گوش من هم خورده است و بسیار متأسفم که در کشوری با جمعیتی که زبان مادری نیمی از آنها فارسی نیست، اما همه آنها با تلاش های نسل اندر نسل خود زبان فارسی را به چنین درجه‌ای از قدرت و اعتبار رسانده‌اند، کسانی که هیچ اعتبار علمی و اجتماعی برای بیان چنین مسائلی ندارند صرفاً از وجود گرایش های شووینستی و بلاهت های مرتبط با آنها که در جهان مدرن امروز دیگر هیچ جایگاهی ندارند، می‌توانند چنین سخنانی را بر زبان بیاورند و اغلب روشنفکران و دانشمندان و زبان شناسان ما نیز خاموش بمانند. زبان ترکی آذری (سوی

سایر شاخه های ترکی در ایران) در گویش های گوناگونش نه تنها زبان بیش از بیست میلیون از مردم کشور ما است، بلکه به خانواده زبان های ترکی تعلق دارد، با جمعیتی که آن را بین ۱۷۰ تا ۲۵۰ میلیون نفر تخمین می‌زنند و با زبان‌های آلتایی نیز پیوسته است که از مهم‌ترین خانواده های زبانی اوراسیایی هستند. اما اگر تنها ترکی آذری را که عمدتاً در ایران و آذربایجان پیشین شوروی وجود دارد، در نظر بگیریم. در کشور ما و در آذربایجان هزاران کتاب و نشریه و رسانه به خط فارسی (عربی) و خط سیریلیک و خط ترکی استانبولی در حال حاضر وجود دارد. چنین سخنان سخیفی را شاید تنها شاید بتوان در برخی از موقعیت بی در و پیکر و تعریف نشده در ایران یافت که افراد چنان در گیر خیالات خود هستند که فراموش می‌کنند برنده جایزه ادبیات نوبل در سال ۲۰۰۶ به اورهان پاموک و به زبان ترکی استانبولی داده شده است. ظاهراً کسانی که چنین سخنانی را به زبان می‌آورند فراموش کرده‌اند که ترکیه امروز جایگاهی بسیار بالا در روابط علمی بین‌المللی و حضوری پر رنگ در نهادهای علمی جهان دارد و جمهوری آذربایجان نیز برغم سلطه هفتاد ساله و ویرانگر کمونیسم در آن به سرعت در حال رشد است. افزون بر این دوستان حتی به خود زحمت نمی‌دهند که سری به کتابفروشی‌های تبریز یا برخی از

کتابفروشی‌های تهران بزند تا ببینند هزاران کتاب به آذری در همه حوزه‌ها منتشر می‌شود. شکی نیست که بسیاری از این کتاب‌ها کیفیت بالایی از لحاظ محتوا و زبان ندارند، اما فکر نمی‌کنم به جز یک شووینیسیت کوتاه نظر کسی را پیدا کنید که اندکی ادبیات و کتاب‌های منتشر شده به زبان فارسی را بشناسد و اذعان نکند که چه میزان بالایی از کتاب‌ها در این زبان نیز که کنترل بسیار بالایی نیز بر آن وجود دارد، از هر لحاظ بی‌ارزش هستند. اما آیا این دلیلی می‌شود که ما احکام و گزاره‌هایی ابلهانه درباره زبان فارسی صادر کنیم؟

کسانی که آشنایی مختصری با زبان‌شناسی و فرهنگ دارند می‌دانند که هر زبان ولو زبان‌هایی با گویشوران اندک، گنجینه‌هایی بزرگ برای مفاهیم به شمار می‌روند و به دلایل فرهنگی - بیولوژیک قابلیت رشد تقریباً بی‌نهایتی را در خود حمل می‌کنند و اگر رشد نکرده‌اند این اغلب و بیشتر به شرایط محیطی و اجتماعی بر می‌گردد تا به ذات زبان.

پیشنهاد من به کسانی که به دور از تخصصشان (به فرض آنکه اصولاً تخصصی داشته باشند) چنین سخنان بی‌ارزش اما خطرناکی را مطرح می‌کنند، آن است که تلاش کنند این گونه اظهارات را در محافل علمی جهان منتشر کنند تا مشاهده کنند به چه حد مورد مضحکه قرار خواهند گرفت. اصولاً چنین اظهاراتی در کشورهای اروپایی قابل تعقیب است زیرا نوعی

برانگیختن نفرت نژادی تلفی می شود. من به عنوان یک فارس تبار که هرگز شانس برخورداری از دانش زبانی قومی ایرانی دیگر را نداشته است، واقعا متاسفم در کشورهای پیشرفته علمی نظیر فرانسه، گاه زبانی را با صرف هزینه‌های سنگین تنها براساس چند گویشور در طول تاریخ زبان شناسی بازسازی کرده‌اند و امروز تمام تلاش زبان‌شناسان این است که بتوانند سرمایه‌های لازم را بیابند تا زبان‌های با گویشوران اندک چند هزار نفری را نجات داده و بازسازی و ادبیات و رسانه‌هایی به آن زبان‌ها را زنده کنند و در کشوری همچون کشور ما که میلیون‌ها گویشور به زبان‌های آذری و کردی و عرب و ... داریم می توان شاهد چنین اظهارات غیر مسئولانه، خطرناک، نژاد پرستانه و ابلهانه ای بود. در فرانسه امروز زبان‌هایی که انقلاب فرانسه در اواخر قرن نوزدهم براساس مدل خشونت آمیز دولت ملی از میان بردند، اجازه یافته اند نه تنها ادبیات و روزنامه و کتاب داشته باشند، بلکه از رسانه‌هایی چون تلویزیون برخوردارند و حتی سریال‌های آمریکایی را می توان امروز در غرب فرانسه به زبان‌های محلی تماشا کنیم. همه زبان‌شناسان بزرگ بر اهمیت حفظ و پتانسیل بالایی که همه زبان‌ها برای رشد دارند و نیاز انسانیت به جلوگیری هر چه سریع‌تر از نابودی زبان‌ها سخن می‌گویند و در ایران ما

باید بنشینیم و چنین سخنان بی ربط و بی ارزش و در عین حال خطرناکی را گوش بدهیم که کاری نمی‌کنند جز برانگیختن و تشویق پان‌ترکیست‌ها، پان‌عرب‌ها و پان‌کردها به ایجاد ادبیات و استدلال‌هایی به همین اندازه سخیف و بی ارزش و خطرناک و حمله به چیز موهومی به نام «شوونیسیم قوم فارس». ما با شوونیسیم فارس روبرو نیستیم بلکه با بی مسئولیتی و بی‌سوادی و سطحی‌نگری و محیطی آشوب زده روبرو هستیم که هر کس به خود اجازه می‌دهد راجع به همه چیز اظهار نظر کند و زبان و فرهنگ میلیون‌ها ایرانی را به مسخره بگیرد و توهین کند و ارگان‌ها و رسانه‌های رسمی کشور نیز بدون هیچ نوع مشکلی آنها را منتشر کرده و روشنفکران ما نیز خم به ابرو نیاورده و نژادپرستی‌های ابلهانه و ملی‌گرایانه‌شان را که ده‌ها سال است دیگر در هیچ کشور مدرنی حتی عقب‌افتاده‌ترین متفکران نیز سخنی از آنها به میان نمی‌آورند، با افتخار در اینترنت و رسانه‌ها و روزنامه‌ها تکرار کنند.

این فقط شامل ترک‌های ایرانی نمی‌شود. نگاه کنید به لحن روزنامه‌ها و بسیاری از مثلاً روشنفکران ما درباره عرب‌ها، بدون آنکه توجه کنند ما حدود دو میلیون عرب ایرانی داریم. و اگر حتی با استدلال‌های سطحی‌نگرانه و نژادپرستانه آنها نیز جلو برویم پیشینه حضور سامی‌ها در پهنه ایران از آنچه

آنها «آریایی» ها می نامند قدیمی تر است. اما اصولا در قرن بیست و یکم طرح چنین موضوع هایی که میلیون ها نفر را در قرن بیستم به کشتن دادند، تاسف بار است نشان می دهد که متاسفانه در برخی از شاخه های فکری و به دلایلی اغلب واکنشی ما تا به چه حد سقوط کرده ایم. ایرانیان امروز متاسفانه از یک سو گرایش های به شدت ملی گرایانه و افراطی نشان می دهند و از سوی دیگر با رفتارهای نامناسب خود در حال تخریب میراث فرهنگی شان هستند. در عین حال بسیاری از آنها نیز اصولا توجه ندارند یکی از سنت هایی که برای ما از فرهنگ گذشته به جای مانده است همین قابلیت بالای مردمان در مدیریت کردن تفاوت های زبانی، دینی، آداب و عیره است که بنایش نه بر حذف و تحقیر دیگری بلکه در پذیرش و همکاری و همگامی بنا شده است.

جدا افتادن از جهان و بی خبری و بی سوادى و پایین بودن فرهنگ عمومی هم البته به این گرایش ها بسیار دامن میزنند باز برای مثال باید به شووینیست ها یادآوری کنم که در قرن بیستم زبان عربی که افزون بر آنکه زبان اصلی دین اسلام است، یکی از زبان های موجود در ایران است و بنابراین ما باید به آن اهمیت زیادی بدهیم، در سال ۱۹۸۸ برنده جایزه نوبل ادبیات شد (نجیب محفوظ). اما در این حال هر روز در

رسانه های ما از رسمی و غیر رسمی شاهد توهین به «اعراب» هستیم و برای بسیاری از افراد حتی به اصطلاح تحصیلکرده ما نیز تحقیر سایر فرهنگ ها ولو فرهنگ های حاضر در ایران، از عرب و افغان و ... کاملاً عادی است و بلاهت خود را با آورده کردن نام بزرگان تاریخی ایران، یعنی شاعرانی همچون فردوسی، تکمیل می‌کنند و خوراکی آماده برای تبلیغات «پان»ها به آنها می‌دهند.

- مسئله دیگر، بحث نگاه امنیتی است که به این قضیه وجود دارد. به نظر شما آیا واقعا می توان تدریس زبان های محلی و قومی را تهدیدی برای امنیت ملت و کشور ایران دانست؟

ابدا و درست برعکس. اجازه بدهید موضوع را کمی باز کنم، مسئله امنیتی اگر از طرف نیروهای امنیتی، ارتش، سپاه و سایر ارگان هایی که وظیفه و رسالتشان حفظ کشور از تهدید های خارجی و همچنین تنش های قومی است، مطرح شود، به نظر من منطقی است. نه به این معنا که من خطر قومی را در ایران به رسمیت بشمارم، اما معتقدم که تاریخ صد سال گذشته ایران نشان داده است که قدرت های بزرگ بارها و بارها، از تکثر قومی ایران برای تفرقه افکنی و تضعیف دولت های مرکزی استفاده کرده اند، کاری که به صورتی بسیار

گسترده تر و ویرانگرتر امروز در پهنه های بزرگی از خاور میانه (افغانستان، عراق، سوریه، یمن، لیبی و ...) نیز دارند انجام می دهند و پیش از آن باز هم به صورتی گسترده و با قربانیان بی شمار انسانی در قاره افریقای سیاه به ویژه در مناطق مرکزی (کنگو، رواندا و...) و باز پیش از آن در آسیای جنوب شرقی (ویتنام، کامبوج، فیلیپین و...) انجام داده اند. بنابراین اینکه تکثر قومی و زبانی ممکن است مورد سوء استفاده دشمنانی قرار بگیرد که خواسته باشند انسجام ملی را از میان برده و کشور را ویران کنند، کاملا قابل تصور است، اما دقیقا به همین دلیل است که من از آزادی گسترده زبان ها و فرهنگ های قومی در چارچوب قوانین کشور با محوریت یک زبان میانجی، فارسی، به مثابه زبان پیوند دهنده و سپس، زبان های محلی دفاع می کنم. به نظر من ایران باید همچون تاریخ چند هزار ساله خود، الگوی تکثر قومی، زبانی و فرهنگی باشد و این موقعیت را با موقعیت دولت ملی سازش دهد و بنابراین الگوی جدیدی برای دولت سازی و ملت سازی مدرن ایجاد کند و نه اینکه به دنبال الگوهای ژاکوبینی فرانسوی و غیر قابل اجرا و یا برعکس الگو های فدرال اروپایی نظیر آلمان و اسپانیا برود که آنها نیز در ایران غیر قابل اجرا هستند.

بنابراین خلاصه بگویم به نظر من کسانی که امروز امنیت ملی را تهدید می‌کنند در دو جبهه در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند: از یک سو کسانی که به اسم دفاع از ملت و زبان فارسی، زبان‌های محلی و قومی و فرهنگ‌های ایرانی دیگر نظیر آذری، کردی، لری، بلوچی، عربی و ... را تحقیر و تکذیب می‌کنند و برنامه‌شان از میان بردن این فرهنگ‌ها از طریق یکسان‌سازی و اسیمیلیشن فرهنگی است، و سوی دیگر درست برعکس، همه کسانی که تحت عنوان «پان» گرد آمده‌اند و از جدایی اقوام و فرهنگ‌های ایرانی، از ایران سخن می‌گویند، در حالی که ایران جز گردهم آمدن این اقوام و زبان‌ها فرهنگ‌ها نیست. گروه نخست اغلب روشنفکرانی هستند که تلاش می‌کنند خود را به عنوان داوطلب آزاد کمک به کارشناسان امنیتی معرفی کنند و حتی برآوردهای نیروهای امنیتی را که امروز به درستی معتقدند دیگر نباید از موضوع قومیت در ایران یک دغدغه و تابو امنیتی ساخت و باید آزادی را به بالاترین حد ممکن از رساند و وقت آن فرا رسیده که اصل پانزده اجرا شود، زیر سؤال برده و مایل هستند به هر قیمتی بدون آنکه لزوماً از آنها خواسته شده باشد، به عنوان کارشناس مجانی اعلام آمادگی برای خدمتگزاری و ارائه نظریه امنیتی به بخش‌های افراطی در این تفکر امنیتی بکنند؛ و گروه دوم اغلب روشنفکران بدون پایه‌ای در میان مردم و گروه‌های

فرهنگی اقوام ایران؛ مردمی که خود را به درستی متعلق به فرهنگی قدیمی و ریشه دار می دانند که لزوماً بر اساس دولت ملی و در یک صد سال اخیر تعریف نمی‌شود و بنابراین اصولاً ایران را چیزی جز خود نمی‌دانند. این روشنفکران بی‌ریشه و بی پایه که مدل تاریخی خود را از خبز توده می‌گیرند، اغلب از مدل های استالینی پیش از جنگ جهانی دوم، برای نظریه سازی های خود استفاده می کنند، و چاره‌ای جز آن ندارند که دشمنان «شوونیست فارس» خیالی برای خود بتراشند تا بتوانند خود را توجیه کنند. این دو گروه افراطی امروز بزرگترین خطر برای امنیت ایران به حساب می آیند و طبیعتاً بسیار از موضع گیری های یکدیگر راضی هستند زیرا موضع گیری هر گروه موضع گیری‌های گروه دیگر را توجیه کرده و مشروعیت می‌بخشد.

توضیح: از اعلامیه جهانی حقوق زبانی حداقل دو ترجمه به زبان فارسی موجود است. یک ترجمه توسط علی دده بیگلو انجام شده و در سال ۲۰۰۵ منتشر شده است. ترجمه دیگر چندی بعد توسط خسرو باقری انجام شده و ابتدا در پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ توسعه منتشر شد.

یکی از این ترجمه‌ها (ترجمه اول) توسط کمیسیون حقوق بشر اسلامی که وابسته به قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران است منتشر شده و بنابراین ترجمه نیمه‌رسمی محسوب می‌شود. در اینجا همان ترجمه، به عنوان یکی از اسناد مرتبط با حق زبان مادری منتشر می‌شود.

اعلامیه جهانی حقوق زبانی

مقدمات

مؤسسات و تشکیلات غیردولتی، امضاء کنندگان "بیانیه جهانی حقوق زبانی" حاضر، گردهم آمده از ۶ تا ۹ ژوئن ۱۹۹۶ در بارسلونا؛

با در نظر گرفتن "اعلامیه جهانی حقوق بشر" مورخ ۱۹۴۸، که در مقدمه اش اعتقاد خود را به "برابری حقوق پایه‌ای بشر، کرامت و ارزش افراد انسانی و حقوق برابر مرد و زن" بیان مینماید؛ و نیز در ماده دوم خود که اعلام میکند "همه افراد، بدون در نظر گرفتن "نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، دین، باورهای سیاسی و یا دیگر باورها، منشاء ملی و یا اجتماعی، مالکیت، محل تولد و یا خصوصیات دیگر"، دارای همه حقوق و آزادیها میباشند"؛

با در نظر گرفتن "عهدنامه بین المللی حقوق سیاسی و مدنی" ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ (ماده ۲۷)، و "عهدنامه بین المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی" به همان تاریخ، که در مقدمه های خود بیان مینمایند آحاد نوع بشر نمیتوانند آزاد شمرده شوند مگر آنکه شرایطی فراهم گردد که آنها را قادر به اعمال و بهره برداری از هر دوی حقوق مدنی و سیاسی و حقوق فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی خود نماید؛

با در نظر گرفتن "قطعنامه ۱۳۵-۴۷"، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که "بیانیه در حقوق افراد متعلق به اقلیتهای ملی، اثنینکی، دینی و زبانی" را تصویب نمود؛ با در نظر گرفتن اعلامیه ها و توافقنامه های (کنوانسیونهای) مجمع اروپا مانند "کنوانسیون اروپائی برای حفظ حقوق بشر و

آزادیهای اساسی"، به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۵۰ (ماده ۱۴)؛
"کنوانسیون شورای وزیران مجمع اروپا" به تاریخ ۲۹ ژوئن
۱۹۹۲، که "مقاله نامه (چارتر) اروپائی برای زبانهای منطقه
ای و یا اقلیتی" را تصویب نمود؛ "اعلامیه در باره اقلیتهای ملی"
تهیه شده توسط نشست سران مجمع اروپا در تاریخ ۹ اکتبر
۱۹۹۳؛ و "کنوانسیون چهارچوب برای محافظت از اقلیتهای
ملی" نوامبر ۱۹۹۴؛

با در نظر گرفتن "بیانیه انجمن بین المللی قلم در سانتیاگو د
کومپوستلا" و "بیانیه ۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ کمیته حقوق زبانی و
ترجمه ای انجمن جهانی قلم، در رابطه با پیشنهادی برای
برگزاری کنفرانسی جهانی در موضوع حقوق زبانی"؛
با در نظر گرفتن این امر که در شهر رسیف برزیل، "اعلامیه ۹
اکتبر ۱۹۸۷ دوازدهمین سمینار انجمن بین المللی برای توسعه
تفاهم و ارتباط بین فرهنگها"، به سازمان ملل متحد توصیه
نمود که گامهای لازم را برای تصویب و اجرای اعلامیه جهانی
حقوق زبانی بردارد؛

با در نظر گرفتن "کنوانسیون ۱۶۹ سازمان جهانی کار" مورخه
۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ در باره مردمان بومی و طائفه ای در کشورهای
مستقل؛

با توجه به "اعلامیه جهانی حقوق جمعی خلقها"، بارسلونا ، می ۱۹۹۰ ، که اعلام نمود همه خلقها ، در درون چهارچوبهای سیاسی متفاوت از حق افاده و توسعه فرهنگ، زبان و قواعد سازمانیابی خویش و در نهایت از حق پذیرش و دارا بودن نهادهای حکومتی، ارتباطاتی، تحصیلی و سیاسی خود برخوردار میباشند؛

با در نظر گرفتن "بیانیه نهائی پذیرفته شده در همایش عمومی فدراسیون جهانی معلمان زبان مدرن" در شهر پیچ (مجارستان) به تاریخ ۱۶ آگوست ۱۹۹۱ ، که به شناخته شدن رسمی حقوق زبانی به عنوان حقوق پایه ای انسانی توصیه نموده بود؛

با در نظر گرفتن "گزارش کمیسیون شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، ۲۰ آوریل ۱۹۹۴" در ارتباط با طرح "اعلامیه در حقوق خلقهای بومی" که به حقوق فردی در پرتو حقوق جمعی نظر میکند؛

با در نظر گرفتن طرح "بیانیه کمیسیون حقوق بشر بین آمریکائی در باره مردمان بومی" ، مصوب نشست ۱۲۷۸ به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۵؛

با در نظر گرفتن اینکه اکثریت زبانهای در خطر نابودی، متعلق به گروههای مردمانی میباشند که از حق حاکمیت ملی خود برخوردار نیستند و اینکه عوامل اصلی که از توسعه این زبانها

ممانعت کرده و به روند جایگزینی زبانی دیگر به جای آنها شتاب میبخشند، عبارتند از نبود حکومت‌های خودگردان آنها و سیاست دولتها، که ساختارهای سیاسی و اداری و زبان خود بر آنها را تحمیل مینمایند؛

با در نظر گرفتن اینکه حمله نظامی، مستعمره نمودن، اشغال و دیگر نمونه‌های به انقیاد در آوردن اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، اغلب اوقات شامل تحمیل مستقیم زبانی خارجی بوده و یا حداقل، تصورات موجود در باره ارزش و منزلت زبانها را خدشه دار نموده و موجب ایجاد آنچنان رفتارهای زبانی سلسله‌ای میگردند که وفاداری زبانی متکلمین به آنها را از بین میبرند؛

و با در نظر گرفتن اینکه زبانهای برخی از خلقهائی که حاکمیت ملی خود را بتازگی بدست آورده‌اند، متعاقبا و در نتیجه سیاستی که زبان قبلی قدرتهای استعماری و یا امپریالیستی را مقدم می‌شمارد، در روند جانشینی زبانی در می‌غلطند؛

با در نظر گرفتن اینکه جهانی شدن میبایست بر اساس تلقیای از تنوع زبانی و فرهنگی، غالب آمده که بر روندهای یکسانسازی و تجرید حذفی زبانها و فرهنگها، بنیاد گذارده شود؛

با در نظر گرفتن این نکته که به منظور تامین نمودن همزیستی صلح آمیز بین جمعیت‌های زبانی، میبایست اصولی عمومی

یافت شوند که تشویق و ارتقاء موقعیت و احترام به همه زبانها و کاربرد اجتماعی آنها در محیطهای عمومی و خصوصی را تضمین نمایند؛

با در نظر گرفتن اینکه عوامل گوناگون با ماهیتهای غیرزبانی (عاملهای تاریخی، سیاسی، سرزمینی، جمعیت شناسی، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و اجتماعی-زبانی و عوامل دیگر مربوط به رفتارهای جمعی) مسائلی را ایجاد میکنند که منجر به نابودی، به حاشیه رانده شدن و یا انحطاط زبانهای بیشمار میگرددند، و نیز برای اینکه بتوان راه حل های مناسبی برای هر مورد خاصی اعمال نمود، حقوق زبانی میبایست به طوری همه جانبه بررسی گردند؛

با اعتقاد به اینکه "اعلامیه جهانی حقوق زبانی"، به منظور تصحیح عدم توازنهای زبانی در پرتو تضمین احترام و توسعه کامل همه زبانها، و پایه گذاری اصولی برای صلح و برابری عادلانه زبانی در سراسر جهان به عنوان عاملی کلیدی در حفظ روابط اجتماعی موزون، مورد نیاز میباشد؛

بدینوسیله اعلام میدارد که

آغاز

موقعیت هر زبان، در پرتو ملاحظاتى که در زیر آمده اند، محصول تقارب و اندرکنش دامنه وسیعی از عوامل با ماهیتهای سیاسی و قانونی، ایدئولوژیک و تاریخی، جمعیت‌شناختی و قلمرو-سرزمینی، اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی، زبان‌شناختی و زبانی-اجتماعی، بین زبانی و ذهنی است.

در حال حاضر، این فاکتورها بدینگونه تعریف میشوند:
-تمایل دیرینه یکسانسازی اکثریت دولتها به کاهش تنوع و تشویق رفتارهایی که بر ضد چندگانگی فرهنگی و تکثر زبانی میباشد.

-سیر به سوی اقتصاد جهانی و بدنبال آن بازار جهانی اطلاعات، ارتباطات و فرهنگ که باعث مختل گردیدن محیطهای مناسبات مشترک و گونه های تاثیر متقابلی که انسجام درونی جمعیت‌های زبانی را تضمین مینمایند، میشود.
-مدل رشد اکونومیسیستی پیشنهاد شده توسط گروه‌های اقتصادی ماوراءملى، که خواهان یکی نشان دادن کاهش کنترل‌های دولتی با پیشرفت و فردیت گزائی رقابتی بوده و باعث ایجاد نابرابریهای جدی و فزاینده زبانی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میگردد.

-جمعیت‌های زبانی در عصر حاضر از سوی عواملی مانند نداشتن حکومت‌های ملی (خودگردان) خود، نفوس محدود، و

یا جمعیتی که به لحاظ جغرافیائی قسما و یا کاملا پراکنده شده است، اقتصادی شکننده، زبانی استانداردیزه نشده، و یا مدلی فرهنگی در ضدیت با مدل فرهنگی مسلط، در معرض تهدید قرار دارند. این عوامل، ادامه حیات و گسترش بسیاری از زبانها را عملا غیرممکن میسازد مگر آنکه اهداف اساسی زیرین ملحوظ شوند:

- از دیدگاه سیاسی، هدف طراحی روشی برای سازماندهی تکثر و تنوع زبانی به گونه ای که به مشارکت موثر جمعیت‌های زبانی در این مدل توسعه جدید اجازه دهد.

- از دیدگاه فرهنگی، هدف تامین و ایجاد محیط ارتباطات جهانی‌ای سازگار با مشارکت برابر همه خلقها، جمعیت‌های زبانی و افراد در روند توسعه.

- از دیدگاه اقتصادی، هدف تشویق پایدار توسعه بر پایه مشارکت همه و بر اساس احترام به تعادل محیط زیست جوامع و در روابط برابر بین همه زبانها و فرهنگها.

بنا به همه دلایل فوق الذکر، این اعلامیه مبداء حرکت خود را "جمعیت‌های زبانی" و نه "دولتها" قرار میدهد و میبایست به این اعلامیه در متن تقویت موسسات بین المللی قادر به تضمین نمودن توسعه برابر و پایدار همه جامعه بشری نگرست. به همین دلایل، همچنین از اهداف این اعلامیه، تشویق ایجاد

چهارچوبی سیاسی برای تنوع زبانی مبتنی بر احترام، همزیستی هماهنگ و منافع متقابل می‌باشد.

عنوان مقدماتی: مفاهیم

ماده ۱

۱- این بیانیه "جمعیت زبانی" را بدین گونه تعریف مینماید: هر جامعه انسانی که به لحاظ تاریخی در "محیط سرزمینی" معینی، فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن، سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله ای طبیعی برای ارتباط و همبندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است. تعبیر "زبان خاص یک سرزمین" (زبان نیاخاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در همچو محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق میشود. سرزمینی "معینی، فارغ از به رسمیت شناخته شدن و یا نشدن آن، سکنی گزیده و خود را به عنوان یک توده با هویت واحد دانسته و زبان مشترکی را به عنوان وسیله ای طبیعی برای ارتباط و همبندی فرهنگی بین اعضای آن توسعه داده است. تعبیر "زبان خاص یک سرزمین" (زبان نیاخاکی) به زبان جمعیتی که به شرح فوق در همچو محیطی سکنی گزیده باشد اطلاق میشود.

۲- این اعلامیه مبداء حرکت خود را بر این اصل قرار میدهد که حقوق زبانی در عین حال و یکجا، هم فردی و هم جمعی میباشد. در تعریف دامنه کامل حقوق زبانی، این اعلامیه مرجع خود را مورد يك جمعیت زبانی تاریخی، در محیط سرزمینی خود قبول مینماید. و آنچه از این محیط درك میشود، نه تنها گستره جغرافیائیای که جمعیت در آنجا زندگی مینماید، بلکه محیط اجتماعی و عملیای که برای توسعه و شکوفائی تمام و کمال يك زبان حیاتی است میباشد. تنها بر این اساس امکان دارد که حقوق زبانی گروههای ذکر شده در نقطه ۵ ام این اعلامیه و حقوق افرادی که در خارج سرزمین زبانی خویش میزیند را، برحسب پیوستگی و درجه بندی تعریف نمود.

۳- به منظور کاربرد در این بیانیه، گروههایی که دارای یکی از موقعیتهای زیر باشند نیز متعلق به يك جمعیت زبانی و ساکن در سرزمین خود شمرده میشوند:

الف- هنگامی که آنها از بدنه اصلی جمعیت خود توسط مرزهای اداری و یا سیاسی جدا شده باشند.

ب - هنگامی که در طول تاریخ، در منطقه کوچک جغرافیائیای محصور شده توسط اعضاء جوامع زبانی دیگر، تثبیت شده باشند.

ج- هنگامی که در منطقه جغرافیایی که در آن با اعضاء جمعیت‌های زبانی دیگری با سوابق تاریخی مشابه، سهیم و شریکند تثبیت شده باشند.

۴- این بیانیه همچنین مردمان عشایری کوچرو در مناطق قشلاق-بیلاق خودشان و همچنین مردمان تثبیت شده در نواحی به لحاظ جغرافیایی پراکنده را به عنوان جمعیت‌های زبانی در سرزمین‌های تاریخی خود میپذیرد.

۵- این اعلامیه "گروه زبانی" را بدین شکل تعریف مینماید: هر گروه از اشخاص دارای زبان واحد، که زبان‌شان در محیط سرزمینی جمعیت زبانی دیگری تثبیت شده اما دارای سابقه تاریخی برابری با اشخاص جمعیت مهمانپذیر نبوده نباشد. نمونه‌های این چنین گروه‌های مهاجرین، پناهندگان، اشخاص دیپورت شده و اعضای دیاسپورا میباشند.

ماده ۲

۱- این بیانیه اعلام میدارد که هرگاه گروه‌ها و جمعیت‌های زبانی گوناگون در سرزمین واحدی مشترک باشند، حقوق مندرجه در این اعلامیه میبایست بر اساس احترام متقابل و به گونه‌ای اعمال شوند که دمکراسی به حداکثر اندازه ممکنه تضمین گردد.

۲- در جستجو برای وصول به تعادل اجتماعی-زبانی رضایت بخش، به عبارت دیگر به منظور ایجاد هماهنگی مناسب بین حقوق مربوطه چنین جمعیتها و گروههای زبانی و افراد متعلق بدانها، عوامل مختلفی - علاوه بر سوابق تاریخی مربوطه آنها در سرزمینها و مطالبات آنها که به روشهای دمکراتیک بیان شده اند- میباید در نظر گرفته شوند. اینچنین عواملی شامل ماهیت اجباری مهاجرتها، که منجر به همزیستی جمعیتها و گروههای مختلف میشود و همچنین درجه آسیب پذیری فرهنگی، اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آنها میگردد.

ماده سوم

۱- این اعلامیه حقوق زیر را به عنوان حقوق شخصی غیرقابل سلبی که در هر گونه شرایط، امکان برخورداری از آنها وجود دارد، قبول مینماید:

- حق به رسمیت شناخته شدن شخص به عنوان عضوی از یک جمعیت زبانی؛

- حق شخص برای استفاده از زبان خود در مکانهای خصوصی و عمومی؛

- حق شخص برای استفاده از نام خود؛

-حق شخص برای ایجاد مناسبات و پیوند با دیگر اعضای جمعیت زبانی مبداء خود؛

-حق شخص برای حفظ و گسترش فرهنگ خود؛

-و همه حقوق دیگر مربوط به زبان که در "عهدنامه بین المللی حقوق سیاسی و مدنی ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶" و "عهدنامه بین المللی درباره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" به همان تاریخ به رسمیت شناخته شده‌اند.

۲- این بیانیه اعلام میدارد که حقوق جمعی گروه‌های زبانی، علاوه بر حقوق فوق‌الذکر که تک تک افراد عضو گروه‌های زبانی از آنها برخوردار میباشند، در تطابق با شرایط تشریح شده در بند ۲۰۲ شامل موارد زیر میباشد:

-حق گروه‌های زبانی برای آموخته شدن زبان و فرهنگشان؛

-حق گروه‌های زبانی برای دستیابی به خدمات فرهنگی؛

-حق گروه‌های زبانی برای حضور برابر زبان و فرهنگ‌هایشان در رسانه‌های ارتباطی؛

-حق گروه‌های زبانی در دریافت توجه و اعتناء نهادهای حکومتی و در روابط اجتماعی-اقتصادی تهیه شده به زبان خود.

۳- حقوق فوق‌الذکر اشخاص و گروه‌های زبانی به هیچ طریقی نمیبایست مانع برقراری مناسبات متقابل بین اینگونه اشخاص و گروه‌های زبانی، با جمعیت زبانی مهمانپذیر و یا ادغامشان در آن جمعیت گردد. همچنین این حقوق نباید به

محدود نمودن حقوق جمعیت مهمانپذیر و یا اعضاء آن در کاربرد زبان خود جمعیت در سراسر فضای سرزمینی آن زبان منجر شود.

ماده ۴

۱- این اعلامیه بیان میدارد اشخاصی که به سرزمین جمعیت زبانی دیگری رفته در آنجا ساکن میشوند حق دارند و موظف اند که نسبت به این جمعیت (مهمانپذیر) رفتاری همگرایانه از خود نشان دهند. آنچه از این بیان استنباط میشود تلاشی اضافی است از سوی اینگونه اشخاص برای انسیت با اعضاء جمعیت مهمانپذیر؛ به طرزى که در ضمن حفظ خصوصیات فرهنگی اصلی خویش؛ مراجع، ارزشها و گونه های رفتاری کفایى را با جامعه ای که در آن سکنى گزیده اند سهیم شوند. این امر آنها را قادر خواهد ساخت که به لحاظ اجتماعى و بدون مواجه شدن با مشکلاتى بیش از آنچه اعضاء جمعیت مهمان پذیر با آن مواجه اند، کارآ عمل نمایند .

۲- این اعلامیه، از سوی دیگر، بیان میکند که یکسانسازى - آسیمیلاسیون، تعبیری به مفهوم اخذ فرهنگ جامعه میهمان پذیر به شکلی که خصوصیات فرهنگی اصلی، با مراجع، ارزشها و گونه های رفتاری جامعه مهمان پذیر جایگزین میگرددند، به

هیچوجه نباید تحمیلی و یا جبری بوده و تنها میتواند که محصول انتخابی تماما آزادانه باشد.

ماده ۵

این اعلامیه بر این اساس استوار است که حقوق تمامی جمعیت‌های زبانی مساوی و مستقل از موقعیت این زبانها به عنوان زبان رسمی، محلی و یا اقلیتی بودن میباشد. در این اعلامیه، تعبیراتی مانند محلی و یا اقلیتی بکار برده نشده اند زیرا - هرچند در بعضی موارد مشخص، شناسانی زبانها به عنوان اقلیتی و یا محلی میتواند احقاق برخی از حقوق معین را تسهیل نماید- با اینهمه، این و دیگر تعبیر جرح و تعدیل کننده، غالبا برای اعمال محدودیت بر حقوق جمعیت‌های زبانی بکار برده میشوند.

ماده ۶

این اعلامیه اعلام میکند که نمیتوان تنها بر این مبناء که يك زبان، زبان رسمی دولت است و یا به طور سنتی برای مقاصد اداری و یا برخی از فعالیت‌های فرهنگی مشخص در يك سرزمین بکار رفته است، آنرا "زبان خاص سرزمین" بشمار آورد.

عنوان اول: اصول عمومی

ماده ۷

۱- همه زبانها بیان هویتی جمعی و راهی مجزا برای درک و توصیف واقعیت اند و بنابراین میبایست که از همه شرایط لازم برای گسترش و پیشرفتشان در همه نوع فعالیت و کارکرد برخوردار باشند.

۲- همه زبانها محصول آفرینش جمعی بوده و به عنوان ابزار همبستگی، تعیین هویت، ارتباط و افاده خلاق برای استفاده فردی در درون يك جمعیت، در دسترس همگان قرار دارند.

ماده ۸

۱- همه جمعیت‌های زبانی از حق سازماندهی و مدیریت منابع خویش، برای تضمین نمودن کاربرد زبانهایشان در همه فعالیتها در درون جامعه برخوردارند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی محق اند که بر هرگونه وسائط لازمه ممکن برای تضمین نمودن انتقال و پیوستگی زمانی زبان خود دسترسی داشته باشند.

ماده ۹

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم زبانی خود را، بدون مداخلات اجباری و یا القائی، تنظیم و استانداردیزه نموده، حفظ، توسعه و ارتقاء دهند.

ماده ۱۰

۱- همه جمعیت‌های زبانی دارای حقوق برابرند.
۲- این اعلامیه تبعیض بر علیه جمعیت‌های زبانی را غیرقابل قبول میداند، فارغ از آنکه این تبعیض بر مبنای درجه حاکمیت سیاسی مستقل جمعیت زبانی؛ موقعیت تعریف شده آن جمعیتها از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و یا دیگر لحاظها؛ درجه استانداردیزه شدن، مدرنیزاسیون و یا به روز شدگی زبانهایشان و یا هر معیار دیگری اعمال گردد.
۳- همه گامهای ضرور برای تحقق اصل برابری و به جا آوردن موثر آن میبایست برداشته شوند.

ماده ۱۱

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی به و استفاده از همه وسائط ترجمه به دیگر زبانها و یا ترجمه از دیگر زبانها، که برای تضمین نمودن اعمال و برخورداری از حقوق ذکر شده در این اعلامیه ضروری باشند، برخوردارند.

ماده ۱۲

۱- هر کس حق دارد که کلیه فعالیتهای خود را در محیطهای عمومی به زبان خویش به جا آورد؛ به شرط آنکه آن زبان، "زبان خاص سرزمینی" محلی باشد که وی در آن ساکن است.

۲- هر کس حق دارد که زبان خود را در محیط های شخصی و خانوادگی بکار برد.

ماده ۱۳

۱- هر کس حق دارد که زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) خود را که در آن زندگی میکند بیاموزد.

۲- هر کس حق دارد که چند زبانه شود و بر اساس تضمیناتی که در این اعلامیه برای کاربرد عمومی زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تثبیت شده اند، و بدون هیچ گونه پیشداوری، مناسبترین زبانی را که موجب پیشرفت شخصی و یا تحرك اجتماعی وی میگردد آموخته و بکار برد.

ماده ۱۴

تدابیر این اعلامیه نمیتوانند به طرزی تفسیر شوند و یا بکار روند که به نرمها و یا رویه های عملی ناشی از موقعیت داخلی

و یا بین المللی يك زبان - که برای کاربرد آن زبان در سرزمین خود مناسبتر میباشند- زیان برسانند.

عنوان دوم: رژیم جامع زبانی بخش اول: ادارات دولتی و نهادهای رسمی

ماده ۱۵

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که در سرزمین- قلمرو خود به طور رسمی بکار برده شوند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که تمام اسناد اداری، مدارك شخصی و دولتی و قیدیات محضرهای عمومی ثبت شده به زبان خاص سرزمینشان (زبان نیاخاکیشان)، معتبر و قابل اجراء شناخته شوند. و هیچ کس و مقامی نمیتواند تظاهر به نادیده گرفتن و بیخبری از این زبان بنماید.

ماده ۱۶

همه اعضای يك جمعیت زبانی حق دارند که با مقامات دولتی به زبان خویش ارتباط برقرار کرده و اعتناء متقابل در زبان خود را از آنها دریافت کنند. این حق همچنین بخشهای مرکزی، سرزمینی، محلی و تقسیمات فرامنطقه ای، شامل سرزمینی

که زبان مورد نظر، زبان خاص نیاخاکی آن میباشد، را فرامیگیرد.

ماده ۱۷

۱- همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که به همه اسناد و مدارک رسمی که به نحوی مربوط به سرزمین نیاخاکی یک زبان میباشد، تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته و آنها را کسب نمایند، چه این چنین مدارکی چاپی، قابل خواندن با ماشین و یا در هر فرم دیگری بوده باشد.

۲- فرمها و اسناد اداری استاندارد، چه در شکل چاپی و چه در شکل قابل خواندن توسط ماشینها و یا به هر فرم دیگر، باید به همه زبانها تهیه شده و در محل‌های قابل دسترسی برای عموم و استفاده آنها قرار گیرند. این خدمت باید توسط مقامات دولتی به شکلی انجام پذیرد که همه سرزمین‌هایی را که برای یک زبان، سرزمین خاص زبانی (نیاخاکی) شمرده میشوند تحت پوشش قرار دهد.

ماده ۱۸

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که قوانین و دیگر ملاحظات قانونی که به نحوی به آنها مربوط می‌شود، به زبان خاص سرزمینیشان (زبان نیاخاکشان) تهیه و منتشر شوند.

۲- مقامات دولتی که در حوزه حاکمیت خود، دارای بیش از یک زبان خاص سرزمینی (زبان نیاخاکی) تاریخی هستند، میبایست همه قوانین و مقررات دیگر قانونی و حقوقی دارای ماهیت عمومی را، به تک تک این زبانها تهیه و منتشر سازند. فارغ از اینکه متکلمین به هر کدام از این زبانها قادر به فهم زبانهای دیگر باشند و یا نه.

ماده ۱۹

۱- زبان رسمی همه مجالس نمایندگی، میبایست زبان(های) به طور تاریخی رایج در سرزمینهایی که نمایندگان، نمایندگی آن را بر عهده دارند باشد.

۲- این حق همچنین شامل زبانهای جمعیت‌های زبانی سکنی‌گزیده در مناطق جغرافی پراکنده که به آنها در بند ۱ پاراگراف چهار اشاره گردید نیز میشود.

ماده ۲۰

۱- هرکس حق دارد زبانی را که به طور تاریخی در یک سرزمین به آن تکلم میشود - هم به شکل شفاهی و هم به شکل

نوشتاری- در محاکم و دادگاههای قضائی واقع در آن سرزمین بکار برد. محاکم قضائی باید در امورات داخلی خود، زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را بکار برند و اگر بنا به سیستم حقوقی فعلا موجود در کشور، ضرورتی به ادامه جریان محاکمات در محلی دیگر موجود باشد، میباید به کاربرد زبان اصلی در محل جدید همچنان ادامه داده شود.

۲- هر کس حق دارد که در تمام موارد، به زبانی که آنرا درک میکند و قادر به تکلم به آن است محاکمه شود، همچنین حق دارد که از خدمت مترجمی مجانی بهره مند گردد.

ماده ۲۱

همه جمعیتهای زبانی حق ثبت و بایگانی مدارک و اسناد به زبان سرزمینی خود (زبان نیاخاکی) توسط محضرهای عمومی را دارا میباشند.

ماده ۲۲

همه جمعیتهای زبانی حق دارند که مدارک تائید شده آنها توسط ثبت اسناد، محضرهای عمومی و یا دیگر ماموران صلاحیتدار دولتی، به زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی)

محل خدمت ماموران دولتی و یا محضرهای عمومی تهیه و تنظیم شوند.

بخش دوم: تحصیل

ماده ۲۳

۱- آموزش و تحصیل میبایست در سرزمینی که در آن عرضه میگردد، به تشویق افاده فرهنگی خود از سوی جمعیت زبانی، کمک نماید.

۲- آموزش و تحصیل میبایست در سرزمینی که عرضه میشود، به حفظ و توسعه زبانی که يك جمعیت زبانی به آن سخن میگوید یاری رساند.

۳- آموزش و تحصیل همواره میبایست در خدمت تکثر و تنوع زبانی و فرهنگی و روابط آهنگدار بین جمعیت‌های زبانی گوناگون در سراسر جهان باشد.

۴- در بستر اصول پیش گفته، هر کس حق دارد که هر زبانی را بیاموزد.

ماده ۲۴

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند در باره گستره حضور زبانشان، به عنوان زبان رابط و به عنوان زبان مورد مطالعه، در تمام سطوح تحصیلی در سرزمین خود (پیش دبستانی، ابتدائی، متوسطه، حرفه ای و فنی، دانشگاهی و آموزش بزرگسالان) تصمیم بگیرند.

ماده ۲۵

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی و کاربرد همه منابع انسانی و مادی لازم برای تضمین نمودن حضور زبانشان در همه سطوح تحصیلی در نیاخاك خود، از قبیل آموزگاران ورزیده، روش‌های آموزشی مناسب، کتب و متون درسی، منابع مالی، تجهیزات و ساختمانها، تکنولوژی های سنتی و مدرن و در وسعتی که خواهان آنند برخوردار میباشند.

ماده ۲۶

همه جمعیت‌های زبانی محق اند از تحصیلی که اعضای آن جامعه را قادر به تسلط کامل در کاربرد زبانشان سازد، شامل توانائیهای مختلف مربوط به همه محیط‌های روزمره کاربرد زبان، همچنین گسترده ترین تسلط ممکنه به هر زبان دیگری که خواهان یادگیری آن باشند، برخوردار شوند.

ماده ۲۷

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را قادر به کسب دانش هر زبانی که مربوط به سنن فرهنگی‌شان بوده باشد برخوردار شوند. مانند زبانهای ادبی و یا زبانهای مقدس که سابقاً زبانهای معمول آن جمعیت بوده اند.

ماده ۲۸

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از تحصیلی که اعضای آن جمعیت را به دستیابی به آگاهی همه جانبه در باره میراث فرهنگی خود (تاریخ، جغرافیا، ادبیات، و دیگر نموده‌های فرهنگی‌شان) قادر سازد برخوردار شوند. همچنین محق اند که از گسترده ترین آگاهی ممکنه در باره هر فرهنگ دیگری که خواهان دانستن آن باشند بهره مند شوند.

ماده ۲۹

۱- هر کس محق است که از تحصیل و آموزش به زبان خاص سرزمین خود که در آنجا ساکن است (زبان نیاخاکی) برخوردار گردد.

۲- این حق، حق کسب دانش گفتاری و نوشتاری زبانی دیگر را که شخص ممکن است به عنوان ابزار ارتباط با دیگر جمعیت‌های زبانی بکار برد، نفی و سلب نمی‌کند.

ماده ۳۰

زبان و فرهنگ همه جمعیت‌های زبانی میبایست که موضوع مطالعه و تحقیقات علمی در سطح دانشگاهی قرار گیرند.

بخش سوم: نامهای شخصی

ماده ۳۱

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که سیستم نامهای شخصی خویش را در همه محیطها و در همه مناسبتها حفظ نموده و آنها را بکار برند.

ماده ۳۲

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نامهای محل و مکان به زبان خاص سرزمینی خود را (زبان نیاخاکی)، هم به صورت

شفاهی و هم به صورت کتبی، در محیط‌های خصوصی، عمومی و رسمی بکار برند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که نام‌های بومی محلها و مکانها را تثبیت و حفظ نموده، در آنها اصلاحاتی اعمال نمایند. همچو نام‌های امکانه را نمیتوان به طور کیفی موقوف و منسوخ نمود و یا تحریف و جرح و تعدیل کرد. همچنین نمیتوان اینگونه نامها را پس از تغییرات سیاسی و یا هر گونه دگرگونی حادثه دیگر، تغییر داد.

ماده ۳۳

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که جمعیت خود را به همان نامی که در زبان خودشان بکار می‌برند بنامند. هرگونه ترجمه به زبانهای دیگر میبایست از نامگذاریهای تحقیر آمیز و ابهام انگیز اجتناب نماید.

بند ۳۴

هر کس حق دارد که نام خود را در همه محیطها به زبان خویش بکار برد. و همچنین حق دارد که نامش، اگر لزومی به بکاربردن سیستم نوشتاری متفاوت با زبان وی وجود داشته باشد، با لحاظ دقیقترین آوانگاری ممکن ثبت گردد.

بخش چهارم: رسانه های ارتباطی و تکنولوژیهای جدید

ماده ۳۵

همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که در باره درجه حضور زبانشان در رسانه های ارتباطی در سرزمین خود (نیاخاک خود)، بدون در نظر گرفتن متد پخش و یا انتقال تولیدات آنها تصمیم بگیرند. چه این رسانه ها محلی و یا سنتی، چه رسانه های دارای شمول گسترده تر و چه رسانه هایی که از تکنولوژیهای پیشرفته تر استفاده میکنند باشند.

ماده ۳۶

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به همه منابع مادی و انسانی لازم برای تضمین نمودن درجه مطلوبی از حضور زبان خویش و درجه مطلوبی از افاده فرهنگی خودشان در رسانه های ارتباطی در سرزمین خود؛ و از پرسنل ورزیده، منابع مالی، ساختمانها و تجهیزات، تکنولوژیهای سنتی و مدرن دسترسی داشته باشند.

ماده ۳۷

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که از طریق رسانه های ارتباطی آگاهی کاملی در باره میراث فرهنگی خویش (تاریخ، جغرافیا، ادبیات، و دیگر نمودهای فرهنگ شان)، همچنین حداکثر اطلاعات ممکنه در باره هر فرهنگ دیگری که اعضای آن جمعیت، خواستار دانستن آن باشند را دریافت نمایند.

ماده ۳۸

زبانها و فرهنگهای همه جمعیت‌های زبانی در سراسر جهان، میبایست در رسانه های ارتباطی از معامله و برخوردی برابر و غیرتبعیض آمیز بهره مند شوند.

ماده ۳۹

جمعیت‌های توصیف شده در ماده ۱ ، پاراگراف ۳ و ۴ این اعلامیه و گروه‌های ذکر شده در پاراگراف ۵ همان ماده، از حق برابر تمثیل زبانشان در رسانه های ارتباطی سرزمینی که در آن ساکنند و یا به آنجا مهاجرت مینمایند برخوردارند. این حق باید در هماهنگی با حقوق دیگر گروهها و جمعیت‌های زبانی ساکن در آن سرزمین اعمال گردد.

ماده ۴۰

در عرصه تکنولوژی اطلاعاتی، همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که به تجهیزات تطبیق داده شده با سیستم زبانشان و به ابزارآلات و محصولات تهیه شده در زبان خودشان دسترسی داشته باشند. به نحوی که بتوانند از همه امکانات و پتانسیل‌های ممکنه توسط چنین تکنولوژی‌هایی برای افاده خود، برای تحصیل، در ارتباطات، انتشارات، ترجمه و پروسسینگ اطلاعاتی و پخش و کلا تبلیغ فرهنگشان حداکثر بهره برداری را بنمایند.

بخش پنجم: فرهنگ

ماده ۴۱

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبان خویش را در همه فرم‌های افاده فرهنگی بکار برده، آنرا حفظ نموده و توسعه دهند.

۲- همه جمعیت‌های زبانی میبایست بتوانند حق مذکور را تمام و کمال اعمال نمایند، بی آنکه محیط آن جمعیت به اشغال سلطه گرایانه فرهنگی بیگانه معروض شود.

ماده ۴۲

همه جمعیت‌های زبانی از حق رشد و توسعه تمام و کامل در داخل محیط فرهنگی خود برخوردارند.

ماده ۴۳

همه جمعیت‌های زبانی از حق دستیابی به آثار آفریده شده به زبان خود برخوردار میباشند.

ماده ۴۴

همه جمعیت‌های زبانی محق اند که به برنامه های بین فرهنگی، از طریق پخش اطلاعات کافی دسترسی داشته باشند. همچنین حق دارند که از فعالیتهایی مانند آموزش زبانشان به خارجیان، ترجمه، دوبلاژ، پست سنکرونیزاسیون و زیرنویسی حمایت نمایند.

ماده ۴۵

همه جمعیت‌های زبانی از این حق برخوردارند که زبان خاص سرزمینیشان (زبان نیاخاکیشان) جایگاه ممتازی را در رویدادها و خدمات فرهنگی (کتابخانه ها، کلوبهای ویدئویی، سینماها، تئاترها، موزه ها، آرشیوها، فرهنگ عامه، صنایع فرهنگی و در همه دیگر نموده‌های حیات فرهنگی) اشغال نماید.

ماده ۴۶

همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که میراث زبانی و فرهنگی خویش را، شامل نمودهای مادی آن مانند مجموعه های اسناد، آثار هنری و معماری، ابنیه تاریخی و متون نوشته شده به زبان خود را محافظه نمایند.

بخش ششم: محیط اجتماعی-اقتصادی

ماده ۴۷

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که کاربرد زبان خویش در همه فعالیتهای اجتماعی-اقتصادی در سرزمینهای خود را نهادینه نمایند.

۲- همه اعضای جمعیت‌های زبانی محق اند که برای اجرای فعالیتهای حرفه ای خود، به همه وسائط ضروری تهیه شده به زبانشان، مانند اسناد و کارهای مرجع، دستورالعملها، فرمها و تجهیزات کامپیوتری، ابزارآلات و تولیدات دسترسی داشته باشند.

۳- استفاده از زبانهای دیگر در این محیط، تنها در صورتی میتواند مورد احتیاج باشد که طبیعت فعالیت حرفه ای نیاز به آنرا موجه سازد. به همه حال در هیچ شرایطی زبان تازه واردتر، نمیتواند موقعیت زبان نیاخاکی را تنزل داده و یا جانشین استفاده از آن گردد.

ماده ۴۸

۱- در درون سرزمین جمعیت زبانی خویش، هر کس حق دارد که زبان خود را با اعتبار قانونی کامل در همه معاملات اقتصادی از هر جنس، مانند خرید و فروش کالاها و خدمات، بانکداری، بیمه، قراردادهای شغلی و غیره بکار برد.

۲- هیچ ماده ی از اینگونه مقررات و عقدهای خصوصی، نمیتواند کاربرد زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) را محدود و یا ممنوع سازد.

۳- در داخل سرزمین يك جمعیت زبانی، هر کس محق شمرده میشود که به همه اسناد لازم برای انجام عملیات فوق الذکر، تهیه شده به زبان خویش دسترسی داشته باشد. اینچنین اسنادی شامل فرمها، چکها، قراردادها، رسیدها، صورت حسابها، سفارشنامه ها، دریافت نامه ها و غیره میشود.

ماده ۴۹

در داخل سرزمین هر جمعیت زبانی، هر شخص حق دارد که زبان خویش را در انواع سازمانهای اجتماعی-اقتصادی مانند تشکیلات اتحادیه ای و سندیکاهای کارگری، انجمنهای حرفه ای، کارفرمایان، اصناف و بازرگانی بکار برد.

ماده ۵۰

۱- همه جمعیت‌های زبانی حق دارند که زبانشان از جایگاهی ممتاز در تبلیغات، آگهیها، تابلوها، علائم و نشانگه‌های بیرونی و به عنوان يك کل در چهره کشور برخوردار باشد.

۲- در داخل سرزمین جمعیت زبانی، هر کس حق دارد به اطلاعات تمام و کامل شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خود در باره کالاها و خدمات عرضه شده توسط موسسات بازرگانی، از جمله به نحوه استفاده، اتیکتها، لیست های مواد سازنده، تبلیغات و آگهیها، ضمانت نامه ها و غیره دستیابی داشته باشد.

۳- همه علائم و نشانه های عمومی که تاثیر گذار بر سلامتی اشخاصند، به قید آن که پستتر از نشانه های مربوط به زبانهای دیگر نباشند، میبایست که اقلا به زبان خاص سرزمین (زبان نیاخاکی) تهیه شوند.

ماده ۵۱

۱- همه کس حق دارد زبان خاص سرزمین خود را در ارتباط با شرکتها و موسسات بازرگانی و نهادهای خصوصی بکار برد و به همان زبان پاسخ و یا خدمت دریافت دارد.

۲- هر کس حق دارد به عنوان یک مشتری، مصرف کننده، خریدار و یا استفاده کننده، از موسسات عمومی، اطلاعات شفاهی و نوشتاری تهیه شده به زبان خاص سرزمین خود را (زبان نیاخاکی) دریافت دارند.

ماده ۵۲

هر کس حق دارد تمام فعالیتهای حرفه ای خویش را به زبان خاص سرزمین خود (زبان نیاخاکی) به انجام رساند. مگر آنکه طبیعت شغلش کاربرد زبانهای دیگری را الزامی سازد، مانند معلمین زبانهای خارجی، مترجمین و یا راهنمایان توریستی

ملاحظات اضافی

نخست

مقامات دولتی میباید تمام گامهای لازم برای تحقق و جاری شدن حقوق مندرجه در این اعلامیه را در محدوده حوزه صلاحیتهای خویش بردارند. به طور مشخص تر، برای تشویق نمودن تحقق حقوق زبانی جمعیتهایی که آشکارا از جنبه منابع مالی در مضیقه میباشند، میبایست منابع مالی بین المللی تدارک دیده شوند. بنابراین، مقامات دولتی میبایست حمایت لازمه برای استانداردیزه شدن، ترجمه، آموخته شدن و استفاده از زبانهای جمعیتهای گوناگون تحت اداره خود را فراهم نمایند.

دوم

مقامات عمومی میبایست مطلع شدن نهادهای رسمی، سازمانها و اشخاص مرتبط را با حقوق و وظائف مربوطه ناشی از این اعلامیه، تضمین و تامین نمایند.

سوم

مقامات عمومی میبایست در پرتو سیستم قانونگذاری موجود، مجازاتهایی قابل اجراء برای هرگونه اخلال در حقوق زبانی تشریح شده در این بیانیه برپادارند.

ملاحظات نهائی

نخست

این اعلامیه بنیانگذاری "شورای زبانها" در بنیه سازمان ملل متحد را توصیه مینماید. مجمع عمومی سازمان ملل متحد عهده دار برپاساختن چنین شورائی، تعریف وظائف آن و انتساب اعضای شورا؛ و همچنین عهده دار ایجاد نهادی در قوانین بین المللی برای حفاظت از جمعیت‌های زبانی در دستیابی و اعمال حقوق خویش که در این اعلامیه شناخته شده اند خواهد بود.

دوم

این اعلامیه تشکیل "کمیسیون جهانی حقوق زبانی" را، نهادی غیر رسمی و مشاوره ای مرکب از نمایندگان سازمانهای غیر دولتی و دیگر تشکیلات فعال در زمینه قوانین زبانی، توصیه و تشویق مینماید.

بارسلون، ژوئن، ۱۹۹۶